

خوانندگان گرامی - انسان های آزاده

«توفان» فرا رسیدن عید نوروز و بهار عطرآگین را به تک تک شما عزیزان تهنیت می گوید. برای یکایک شما سالی مملو از موفقیت و کامیابی و برای مردم زحمتکش ایران پیروزی و بهروزی آرزو داریم

اتحاد ارتجاع برای سرکوب خلق گرد

دادگاه بین المللی لاهه قرار گرفته و مورد بررسی قرار بگیرد. خسارت سیاسی که می توانست از این طریق به دولت ترکیه وارد شود غیر قابل جبران بود. زیرا این حزب کارگران کردستان ترکیه نبود که بخاطر جنایاتش محکوم می گردید، بلکه دولت ترکیه بود که با کشتار وحشیانه کردها و نقض روشن حقوق بشر و نفی موجودیت خلق کرد و قتل عام مردم عادی در کردستان ترکیه دهها بار به "اعدام" محکوم می گردید. آمریکا و اسرائیل از این پیش آمد می ترسیدند.

ترکیه متحد قابل اعتماد امریکا در منطقه است. پایگاه هوایی در اختیار آمریکا گذارده تا به تمامیت ارضی عراق تجاوز کند و مردم عراق را بمباران نماید. دولت ترکیه خود به تجاوز آشکار به عراق دست زده است و ادامه در صفحه ۳

دولت ناسیونالیست - شونیست ترکیه با همکاری سازمان امنیت اسرائیل و "سیا"ی آمریکا موفق شد با توافق دولت یونان و دولت کنیا عبدالله اوجلان رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه را برباید. اعلان جنگ ترکیه به دولت سوریه و تهدید سوریه به تحویل اوجلان آغاز سیاست شکار یکی از رهبران خلق کرد و سرکوب آنها بود. پناهنده شدن اوجلان به روسیه و سپس ایتالیا تقاضای پناهندگی از هلند و رد آن با واکنش شدید امپریالیسم آمریکا روبرو شد که با لو دادن جای وی و کیش دادن ترکیه به کشور میزبان اوجلان سیاست بربرمنشانه تعقیب اوجلان را به اوج خود رسانید. امپریالیسم آمریکا به یاری ترکیه می خواست هر چه زودتر با دستگیری اوجلان و سر به نیست کردن وی مانع شود که مورد اوجلان در مقابل

آیا امید ثمری هست؟

به انتقاد از استالین پرداختند و سپس پای نین را به میان کشیدند و آنوقت کاسه کوزهها را بر سر مارکس و انگلس خراب کردند و سرانجام زمینه دفاع از نظام "جاودانی" سرمایه داری را فراهم آوردند. برخی از آنان هنوز که هنوز است خود را مارکسیسم جلوه می دهند ولی مارکسیسم را از ماهیت انقلابی آن تهی کرده تا حد یک نظریه جالب که دیگر به تاریخ تعلق دارد و باید مایه ای برای مطالعات اندیشمندان و پژوهشهای علمی باشد تنزل می دهند. برای آنها مارکسیسم نیز مانند سایر کتب نگهداری شده در کتابخانه هاست و بدرج مراجع محققا می خورد. تحقیق آنها نیز در مارکسیسم نه برای ادامه در صفحه ۴

امروز بسیاری شاهدند که برخی مدعیان هواداری از منافع طبقه کارگر از راهی که رفته اند و شاید از روز نخست به آن اعتقادی نداشته اند، سرمایه برمی گردند. در گذشته اگر بودند کسانی که از مارکسیسم لنینیسم چون پذیرش مارکسیسم مد روز بود یک ذره نزول نمی کردند، همان کسان امروز از مخالفان سرسخت مارکسیسم لنینیسم شده و با استفاده از منابع قدیم و جدید آنتی کمونیستی در نكوش مارکسیسم لنینیسم سینه چاک میدهند و کاغذ سیاه می کنند. این طور بنظر می آید که فریادهای ناهنجار و گوشخراش آنها بیشتر از آنچه است تا گذشته خود را تیرنه کنند. البته اینان از انتقاد به مارکس شروع نکرده اند. نخست

"توفان" و پیش نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست (۲)

مسئله استالین و احیاء سرمایه داری در شوروی

خشی کردن توطئه مشترک سرمایه داری جهانی امر ساده ای نیست که بشود از کنار آن با خونردی رد شد. در اینجا سخن بر سر شخص استالین نیست. وی تبلور سی سال دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی و مظهر ساختمان سوسیالیسم در آنجا بود. وی ادامه در صفحه ۶

استالین پرچم مارکسیست-لنینیستها و معیاری برای خط کشی با رویزیونیستها، تروتسکیستها و انواع اپورتونیستهاست. قضاوت در مورد ساختمان سوسیالیسم در شوروی و نقش رهبری استالین در این ساختمان و سپس نقش تاریخی وی در نجات بشریت و سوسیالیسم از دست نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا و

ماهنامه

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۵۳ - فروردین ۱۳۷۸

شعار صحیح کدام است؟

قبل از روی کار آمدن خاتمی مبارزه مردم آنچنان رشدی کرده بود که برخی اندیشمندان رژیم جمهوری اسلامی نظیر سروش خطر سقوط جمهوری اسلامی را با گوشت و پوست خود حس می کردند. رفرمیسم آنها از دلسوزی برای اسلام عزیز بود که عمرش به سر می رسید و نه از جهت علاقه به مردم. آنها با زور مردم به جلو پرت شده بودند. مبارزه با این رهبران رفرمیست و افشاء آنها از آن جهت ضروری بود و هست که مردم را دچار گمراهی نگرداند و دوباره آنها را به سراب اسلام ناب محمدی نکشاند که افتادن از چاله ای به چاه است. اسلام واقعی همان است که در افغانستان پیاده شده است و وظیفه ماست که به توده مردم حقیقت را بگوئیم و نه این که با دروغ و فریبکاری آنها را با وعده اسلام "واقعی" بفریبیم. مبارزه با سروش برای ممانعت از انحراف جنبش، بویژه از جانب آن روشنفکران سازشکاری که در همه جنبشها سر و کله شان پیدا می شود، ضروری به نظر می رسد. حتی وقتی عده ای در مقابل سینه چاکان و شیفتگان خاتمی که وی را با حقارت شخصی بسی نظیری ناجی ایران معرفی می کردند، واکنش نشان داده و فریاد مرگ بر خاتمی را سر دادند، می شد احساسات آنها را درک کرد که با این عمل نفرت ضد رژیمی خود را نشان می دهند. بر این احساسات ضد رژیمی نمی توان خرده گرفت. علیرغم این باید تاکید کرد که شعار مرگ بر خاتمی نه تنها در اوضاع و احوال کنونی بلکه اساساً شعار نادرستی می باشد. دلایل ما در این زمینه چیست؟

نخست اینکه جنگ سختی بر سر نجات جمهوری اسلامی میان جناح اصلاح طلب با جناح حزب اللهی و یا باصطلاح مردم ایران جناح طالبان ایران در گرفته است. این جنگ آنچنان سخت است که دیگر کسی را ادامه در صفحه ۲

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

شعار صحیح...

پیدا نمی‌کنید که تئوریهای دانی جان ناپلئونی و ذهنی خود را بجای تئوری مبارزه طبقاتی بگذارد و از سناریوی صحبت کند که گویا توافق پنهانی برای فریب مردم میان همه جناحهای هیات حاکمه صورت گرفته است. توافقی که بموجب آن تعداد آراء موافق خاتمی در ۲ خرداد با ریختن به صندوق انتخابات، از قبل تعیین شده بوده است و حال نوبت منتهی بازیگر مکار برای فریب افکار عمومی است که با چیره دستی به ایفای نقش خود مشغول شوند. سیر حوادث نشان می‌دهد که نه تنها چنین دقتی را در طرح برنامه‌های اجتماعی نمی‌توان به کار گرفت بلکه برخوردهای شدید و غیر قابل کتمان جناحهای آخوندها راه را بر اینگونه تحلیلهای غیر طبقاتی کاملاً بسته است. "توفان" از همان روز نخست این نوع تحلیل را مردود شمرد و در اسناد منتشره خود ماهیت این اختلافات را در هیات حاکمه بر ملا ساخت.

تصور این را بکنید که در درگیریهای ایران وضعیتی است که رفقای "توفان" در صحنه حضور دارند و مستقلاً وارد میدان شده و شعار مرگ بر خاتمی را بدهند. مردم ایران و یا حضار در صحنه چه فکر می‌کنند؟ غیر از این است که فوراً به ذهن آنها متبادر می‌گردد که این عده هوادار حزب‌الله هستند و از جناح خامنه‌ای حمایت می‌کنند؟ شعار مرگ بر خاتمی نمی‌تواند شعار نیروهای انقلابی ایران باشد، این شعار در شرایط کنونی به نفع طالبان ایران تمام می‌شود و بر کمونیستهای انقلابی است که از تبلیغ آن حذر کنند. لذا طرح این شعار درست نیست.

اگر شعار مرگ بر خاتمی درست نیست شعار زنده باد خاتمی نیز درست نخواهد بود. زیرا این شعار میدان را برای رفرمیستها و سازشکاران باز کرده و جنبش مردم ایران را به زیر رهبری خاتمی و جناحی از بورژوازی ایران می‌کشانند که هرگز به آزادی زحمتکشان منجر نخواهد شد. زنجیر اسارت مذهب بر دست و پای مردم ایران در آینده نیز سنگینی خواهد کرد.

این شعار همانقدر اشتباه است که شعار زنده باد خامنه‌ای. زیرا این شعار حمایت علنی از حزب‌الله و از ترور و خفقان و از خود سری و جنایت و از استبداد محض است. شعار مرگ بر خامنه‌ای و یا مرگ بر حزب‌الله گرچه می‌تواند در شرایطی درست باشد و بکار گرفته شود ولی به حد کافی گویا نیست و ما را در جبهه هواداران "طرد ولایت فقیه" و یا اسلام نوع شریعتمداری قرار می‌دهد. این شعار بدرد هواداران خاتمی می‌خورد تا حمایت خود را از وی با اظهار دشمنی نسبت به خامنه‌ای ظاهر سازند.

دوم اینکه شعار مرگ بر خاتمی از این جهت اشتباه است که متکی بر این تفکر است که هر چه بدتر بهتر. گویا فشار از بالا و ضربه شلاق آخوندها انسان‌ها را به

راه صحیح مبارزه می‌کشاند. انقلاب نتیجه صرفاً استبداد عربیان نیست. در افغانستان و یا عربستان سعودی استفاده از این شیوه قرون وسطائی حکومت به مراتب برجسته تر است تا در ایران ولی کمتر کسی را بتوان یافت که از انقلاب عربستان سعودی در زمان نه چندان دور صحبت کند.

سوم اینکه شعار مرگ بر خاتمی از این جهت نیز نادرست است که مردم را به این توهم دچار می‌سازد که باید در کادر مبارزه آخوندها با یکدیگر بسیج و متشکل شده، یارگیری کرده، جهت‌گیری نموده و به میدان آیند. آنها دچار این توهم می‌گردند که جبهه مبارزه تنها دو طرف دارد. طرفی که در راس آن خامنه‌ای نشسته است و سرکردگی آن را بعهده دارد و طرفی که "رئیس جمهور محبوب" خاتمی رهبری آن را بدست گرفته است. مردم با قبول این شعار به یک مبارزه تحمیلی کشیده می‌شوند که استقلال فکری خود را در عمل از دست می‌دهند.

شعار مرگ بر خاتمی بنفع اپوزیسیون مذهبی نظیر مجاهدین است که بتواند خویش را در چارچوب اسلام و حکومت دینی طرح کند، بدون اینکه از حکومت اسلامی دست بردارد.

کمونیستها نباید با تعیین نادرست شعارهای مبارزه به گمراهی مردم کمک کنند. فقط "سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی" خط تمایز ما را با نیروهای ضد انقلابی روشن می‌سازد. فقط این شعار است که مبارزه را از کادر مبارزه جناحهای مختلف حاکمیت به مبارزه مردم با حاکمیت می‌کشانند که دین را از دولت برای همیشه جدا خواهد کرد.

این شعار به مردم جهت راه را نشان می‌دهد و مانع می‌شود که در پیکار مهمی که در گرفته است آنها را به گاری یکی از جناحها اسلامی ببندند تا فقط آن جناح را برگرده خویش بر تخت سلطنت اسلامی بنشانند.

"توفان" با شعار سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی موافق است، این شعار یک شعار مرحله‌ای و ترویجی است زیرا با طرح این شعار هم جنبه دموکراتیک مبارزه کمونیستها را برای سرنگونی یک رژیم استبدادی و ددمنش مطرح می‌کند که تلاش برای تحقق آن طیف وسیعی از آزادیخواهان را در بر می‌گیرد و هم با اشاره به ماهیت بورژوازی و سرمایه‌دارانه حاکمیت کنونی، ماهیت سرمایه‌داری رژیم اسلامی را نشان می‌دهد که بورژوازی مکلای ایران با انواع شگردها می‌خواهد این رژیم را فقط "آخوندی" و نه سرمایه‌داری جلوه دهد. طرح این شعار مانع می‌گردد تا بورژوازی ایران با حیل و گری سعی کند افکار مردم را از ماهیت مناسبات حاکم اقتصادی بر ایران منحرف کند و فقط آنها را با شکل خاص این دیکتاتوری در ایران مشغول کند. این شعار می‌خواهد به مردم نشان دهد که

مناسبات مسلط تولیدی در ایران مناسبات سرمایه‌داری است. روشن است که بر خلاف نظریه پردازان بورژوا سرمایه‌داری مترادف با آزادیخواهی و دموکراسی نیست. آشکال حکومت‌های سرمایه‌داری در جهان که به برکت غارت امپریالیستی و درجه رشد مبارزه مردم امکان مانور بیشتری دارند مانند آمریکا و یا آلمان و سوئد همواره دموکراتیک و یکسان نخواهد بود. آنجا نیز می‌تواند فاشیسم و مک کارتیسم بر سر کار آید. نباید وضعیت آنها را با ایران عقب افتاده مقایسه کرد. سهم ایران از شیرینی سرمایه‌داری، دیکتاتوری آخوندهاست. شعار سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی افشاءگر این جنبه تبلیغاتی بورژوازی نیز می‌باشد. این است که در مبارزه باید شعارهای درست را برای رهبری مبارزه مردم به موقع به میان کشید و ما فکر می‌کنیم کمونیستها باید بر این شعار متکی شوند. □

کارگری...

پرداختند. کارکنان این واحد همیشه در سنگر مبارزه علیه رژیم‌های ستمگر شاه و شیخ این بار تحت شرایط بسیار سخت فشارهای اقتصادی، یعنی در شرایطی که اکثر کارکنان این واحد عظیم صنعتی قادر به تامین حداقل هزینه اولیه زندگی خویش نیستند، علیه کارگزاران رژیم به اعتراض دست زدند. و این در حالی است که خود مسئولان رژیم بارها اعلام کرده‌اند که کسانی که درآمدی کمتر از ۴۳ هزار تومان در ماه دارند، زیر حط فقر زندگی می‌کنند.

اکثر کارکنان پالایشگاه آبادان هم اکنون حقوقی ماهانه برابر ۳۰ هزار تومان دریافت می‌کنند که تازه آن هم به موقع پرداخت نمی‌شود.

تظاهرات کارگران ملبیران

کارگران شرکت ملبیران چون دیگر واحدهای صنعتی میهنمان ماه‌ها است حقوق ناقابل و بخور و نمیرشان به تعویق افتاده است. کارگران این واحد مدت قریب ۱۱ ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. آنان جهت تحقاق حقوق حقه خویش در روز ۴ اسفند سال جاری با برپایی تظاهراتی در برابر دفتر این شرکت خشم خویش علیه کارگزاران رژیم را نشان دادند. مزدوران رژیم مطابق معمول بلافاصله خود را به محل رسانیده و به صف کارگران یورش و وحشیانه بردند. در این تظاهرات صدها کارگر شرکت داشتند. در اثر حمله عوامل رژیم سرکوبگر تعدادی از کارگران زخمی و بسیاری دستگیر گردیدند. □

اتحاد...

حاضر نیست خاک عراق را به بهانه مبارزه با کردها ترک کند. هیچیک از دول ارتجاعی و امپریالیستی اروپا و آمریکا به این امر اعتراض نمی‌کنند. هیچیک از مراجع بین‌المللی حاضر نیست دولت ترکیه را به این جهت محکوم کند. ترکیه به اسرائیل دوم در منطقه بدل شده است و مهره مهمی در استراتژی امپریالیسم آمریکا در منطقه برای سرکوب جنبشهای آزادیبخش و نفوذ در ممالک آسیای میانه و قفقاز است. ترکیه ستون پنجم آمریکا در ناتو و در اروپاست. بهمین جهت مورد حمایت بی‌دریغ آمریکا و اسرائیل قرار دارد.

نوآوری ترکیه از آمریکا بهائی دارد که آنها با سهم کردن ترکیه در نفت آذربایجان و تحویل اوجلان به ترکیه و سرکوب خلق کرد آنرا پرداخت کردند.

حتی این آدمربانی اخیر نیز که بر خلاف کلیه قراردادهای بین‌المللی است مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد. سیاست ضد انسانی و قلدرمشانه ترکیه مورد حمایت ضمنی همه است. اگر این کار توسط یک فلسطینی و یا کرد انجام شده بود فریادهای آبی دزد آبی دزد گوش فلک را کر کرده بود. پس کجایند آن هواداران حقوق بشر و موعظه گران سیاست عدم توسل به قهر و خشونت که بینند حمایت و یا نقض حقوق بشر، هوایماریانی، تجاوز به حریم کشورها از جمله به حریم عراق و کنیا همه و همه ابزار عوامفریبی امپریالیستی بوده و از دید منافع امپریالیستی مورد تجزیه و تحلیل و تأیید قرار می‌گیرد.

دول امپریالیستی می‌کوشند حزب کارگران کردستان ترکیه را نه یک سازمان سیاسی رزمنده برای آزادی خلق کرد، بلکه بمنزله سازمانی جنائی و مافیائی معرفی کنند. این نوع تبلیغات این خاصیت را دارد که می‌توانند اعضاء و هواداران این سازمان را به منزله جنایتکار و متهم جنائی مورد تعقیب و افتراء قرار دهند. با این سیاست افکار عمومی را برای سرکوب کردها آماده می‌کنند. در حالیکه امپریالیستها کردهای عراق را مبارزان راه آزادی معرفی کرده و آنها را برای سرنگونی رژیم صدام تقویت می‌کنند، مبارزه کردهای ترکیه را جنایتکارانه اعلام کرده و مدافع جنایات رژیم ترکیه هستند. امپریالیستها در عراق حامی حقوق کردها و در ترکیه حامی دشمنان خلق کردند.

دولت شوینستی ترک در ترکیه مردم ترکیه را علیه کردها بسیج کرده و آنها را به سوی نسل کشی جدید سوق می‌دهد.

"توفان" سیاست کرد کشی و آدمربانی دولت ترکیه را محکوم می‌کند و انزجار خود را از این عمل ضد انسانی اعلام می‌دارد.

اعتراض خشونت‌آمیز کردها در سراسر جهان برای ما کاملاً قابل فهم است. ما نیز همدردی خود را با آنها اعلام می‌کنیم ولی در عین حال تذکر این امر را لازم

می‌دانیم که تسلیم احساسات غیر قابل کنترل شدن بدور از حزم و احتیاط سیاسی است. مبارزه اجتماعی، مبارزه‌ای طولانی است و مسلماً مبارزه خلق کرد در ترکیه با دستگیری و محکومیت اوجلان به پایان نمی‌رسد، همانگونه که با آمدن وی نیز شروع نشده بود. اعتراضات برنامه‌ریزی نشده و ابراز احساسات غیر قابل کنترل که فقط موقتاً شعله می‌کشد می‌تواند ضربات سنگین سازمانی به آنها بزند و کردها را آماج حمله دول امپریالیستی و یا فاشیستهای ترکیه گرداند.

تجربه مبارزات خلق کرد در ترکیه مجدداً این آموزشهای گرانها را تأیید کرد که به نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی نظیر آمریکا و اسرائیل و سوریه و ایران و نظایر آنها نباید اعتماد کرد. کردها باید دوستان خود را در میان خلقهای این کشورها بجویند. خلقها فقط می‌توانند بیکدیگر اعتماد کنند.

کردها باید این تئوریهای شکست خورده را که فقط منافع تنگنظرانه ناسیونالیستی کرد را مطرح می‌کند، بدور اندازند و متحدین خود را نه در اسرائیل و نه در طبقه حاکمه ایران و آمریکا بلکه در افکار عمومی جهان بجویند.

عبدالله اوجلان در اساس برای رهائی خلق کرد ترکیه از زیر سلطه شوینسیم ملت ترک در ترکیه مبارزه می‌کند. این خواست یک خواست دموکراتیک است که نمی‌توان از آن حمایت نکرد.

عبدالله اوجلان تنها رهبر کرد است که مبارزه خلق کرد را با مبارزه علیه طایفه گری، اربابمنشی، فئودالیسم تلفیق کرد و رهبری آنرا از دست خانواده‌ها آنطور که مثلاً در عراق نمود دارد، مانند خانواده‌ها و ایلات طالبانی و یا بارزانی بدر آورد. در کردستان جنبشی را بوجود آورد که مرزهای طایفه و خانواده‌های اسم و رسم دار که خود را قیم خلق کرد می‌دانند و می‌دانستند درهم شکست. دشمنی برخی ایلات با وی از جمله بعثت شکستن این سنت است. سنتی شکنی مهمی که بهر صورت مترقی و گامی به سوی طبقاتی کردن جنبش مردم کردستان است. ما می‌دانیم که هر مبارزه ملی در اساس یک مبارزه طبقاتی است.

در ترکیه نیروهای دموکرات و مارکسیست لنینیستهای فراوانی نیز هستند که با خلق کرد دارای خواستهای مشترکی می‌باشند که استقرار یک حکومت مردمی را هدف خود قرار داده‌اند. نزدیکی با خلق ترک و همکاری با آنها و ایجاد روحیه دوستی و اعتماد متقابل تنها راه ایجاد جبهه متحدی علیه ارتجاع ترکیه است که از انفراد اقلیت کرد در ترکیه جلو می‌گیرد. تا خلق کرد به این واقعیت پی نبرد که تنها باید در چارچوب ممالکی که در آن سکنی دارد با خلقهای آن ممالک مبارزه مشترکی را علیه ارتجاع حاکم تدارک بیند و در این راه حتی با ارتجاع کرد مبارزه کند، راهی به پیروزی نمی‌برد. هم اکنون جلال طالبانی و مسعود

بارزانی در کنار ارتجاع ترکیه و اسرائیل قرار دارند و مخفیگاههای کردهای مبارز ترکیه را به ارتش ترکیه لو می‌دهند و به خیال خودشان می‌خواهند با جلب اعتماد آمریکا و اسرائیل و ترکیه به کردستان بزرگ و آزاد دست پیدا کنند. آن کردستان بزرگی که به قیمت کشتار خلق کرد و همدستی با دشمنان خلقهای منطقه نظیر خلقهای ایران، عراق، فلسطین، سوریه و ترکیه تمام شود چه ارزشی دارد و تا چقدر پا بر جاست؟

هم اکنون جمهوری اسلامی که خودش رهبران خلق کرد ایران را ترور نموده و کردستان ایران را به خاک و خون کشیده است، دم از حمایت از اوجلان می‌زند. آنها می‌خواهند از نیروی بالقوه خشم و اعتراض کردهای ترکیه پس از دستگیری اوجلان و با تکیه بر آتش انتقامجویی لحظه‌ای عناصری از آنها، کردها را برای عملیات تروریستی خود در منطقه و جهان علیه تاسیسات آمریکا و اسرائیل بسیج کنند.

اینکه صهیونیستها همدست دولت ترکیه هستند بر کسی پوشیده نیست. آنها جنایتکارانه کردهای معترض در برلین را با مسلسل به رگبار گلوله بستند و سه تن از رزمندگان کرد را با قصد کشت ناجوانمردانه از پشت سر و از پهلو مورد اصابت گلوله قرار داده و به قتل رساندند. حتی اگر مطبوعات و سیاستمداران تلاش کنند که آنرا لاپوشانی نمایند، این لکه ننگ بر پیشانی صهیونیسم اسرائیلی نقش بسته است. قاتلهای خلق فلسطین، قاتلهای خلق کرد نیز هستند. کردها باید برای پیروزی از روحیه فداکاری که ایجاد شده است برای تدوین یک خط مشی دوراندیشانه، طولانی برای سرنگونی رژیم ترکیه در همکاری با مجموعه طبقه کارگر ترکیه تلاش کنند. عملیات قهرمانی هاتقدر که زود شعله‌ور می‌شود زود هم آتشش فروکش کرده به یاس و حرمان بدل می‌گردد.

باید از شعار محاکمه بین‌المللی دولت ترکیه در یک دادگاه بین‌المللی برای افشاء جنایات آنها در مورد خلق کرد و آرامنه و کارگران ستمدیده ترکیه حمایت کرد. این دادگاه تالی دادگاهی است که رژیم ترکیه بر ضد اوجلان در پی برگذاری آن است. از این راه کردهای ترکیه قادر خواهند بود یک افکار عمومی عظیم در جهان علیه دولت ترکیه ایجاد کنند و گام مهمی در دوستی میان کردها، آرامنه و زحمتکشان ترکیه بر دارند. رمز پیروزی در همبستگی بین‌المللی است نه در تنگ‌نظری ناسیونالیستی. "توفان" از مبارزات دموکراتیک خلق کرد حمایت می‌کند و انزجار خود را از آدم‌ربانی دولتی و روش تروریستی دول ترکیه-آمریکا-اسرائیل اعلام می‌نماید. ما خواهان آزادی اوجلان رهبر خلق کرد در ترکیه هستیم. □

آیا امید...

آن است که از آن اسلحه ایدئولوژیک و انقلابی برای بیج طبقه کارگر بسازند بلکه بیشتر به آن خاطر است که مطالبی در رد آن پیدا کرده و در حالیکه از ریش مارکس تعریف می‌کنند مغز وی را مورد سؤال قرار دهند.

بی‌اعتقادی به مارکسیسم لنینیسم صرفاً یک برخورد آکادمیک نیست، یک بازی فکری روشنفکرانه نمی‌باشد. کسی که دیگر مارکسیست نیست و آنرا قبول ندارد طبیعتاً با نتیجه‌گیریهای علم مارکسیسم نیز موافقتی ندارد حتی اگر با آن علناً به مخالفت برخیزد. مارکسیسم لنینیسم علم تحول اجتماع است. این علم به انسانها می‌آموزد که نظامهای تولیدی و اجتماعی در نتیجه مبارزه طبقاتی به دنبال یکدیگر آمده و سرانجام بشریت را به جانی می‌رساند که برای پایان دادن به جنگها، به مبارزه طبقاتی، به عدالت اجتماعی و زندگی انسانی استثمار را از بین ببرد و طبقه کارگر را بمنزله محمل سوسیالیسم به قدرت نشاند و جامعه را به سوی جامعه کمونیستی بکشاند. مارکسیسم لنینیسم به تکامل جامعه و به سوسیالیسم و گذار از آن به کمونیسم اعتقاد دارد. جامعه کمونیستی جامعه‌ایست که در آن انسان بدرجه عالی انسانیت نایل می‌گردد و به کمال مطلوب دست می‌یابد. در آن جامعه هر کس باندازه استعدادش کار می‌کند و در حد نیازش از جامعه بهره می‌برد. فقر ملی و طبقاتی از بین می‌رود، تفاوت کار فکری و یدی نابود می‌شود، پول و ثروت، فقر و گرسنگی مفهوم خود را از دست می‌دهد و مقولاتی خواهند بود که بتاریخ سپرده می‌شوند. مرزهای ملی از میان می‌روند و کره خاکی سرزمین همه انسانها صرفنظر از رنگ، نژاد، زبان و فرهنگ آنهاست. این آن جامعه‌ایست که مارکسیسم لنینیسم در پی پی‌ریزی آن است که پی‌ریزی آن با مقاومت و مخالفت طبقات، گروهها و افرادی روبرو می‌شود که منافعشان در حفظ نظم فعلی است. آنهایی که زندگی زالوار خود را مدیون مناسبات حاکم استماری در طی تاریخ بشریت تا کنون بوده‌اند و هستند. این ایده‌آل انسانی به انسانهای شریف، به رزمندگان راه طبقه کارگر نیرو می‌دهد تا برای بنیانگذاری چنین جامعه‌ای یعنی برای نیل به سوسیالیسم که تالی جامعه سرمایه‌داری است پیکار کنند و در این راه به تنها طبقه تا به آخر انقلابی یعنی طبقه کارگر بطور عمده تکیه نمایند. حزب مستقل سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر را تشکیل دهند و از شکستها برای نیل به پیروزی محتمل تجربه بیاندوزند. انسانهایی که چنین فکر می‌کنند، نمی‌توانند سقوط کنند. آنها به آینده می‌نگرند و می‌دانند که پس از این شب سیاه روز روشنی وجود

دارد که نامش سوسیالیسم است شکست ناپذیرند. سوسیالیسم مورد کینه دشمنان انسانهاست و تمام نیروی خود را برای نابودی آن بکار می‌برند. شکست کمون پاریس، انقلاب مجارستان، جمهوری شورائی ایالت باواریای آلمان، انقلاب شوروی و چین و آلبانی از سختی راهی که در پیش است پرده بر می‌دارد. کمونیستها ولی از این شکستها به زاری نمی‌افتند، توبه نمی‌کنند، همه چیز را تمام شده تلقی نمی‌نمایند، دوباره بر می‌خیزند و لباس جنگ می‌پوشند و خود را برای نبرد بعدی تا روز قطعی جدال آماده می‌کنند.

روشنفکران خرده بورژوا که بدنال مد روز مارکسیسم آورده بودند با فروپاشی شوروی تصور کردند که این سوسیالیسم بود که دچار شکست شد. آنها همه امید خود را از دست داده‌اند و به جامعه متحول بعدی، به آینده انسان آزاد اعتقادی ندارند. برای آنها همین است که هست و باید با آن ساخت. نظام سرمایه‌داری جاویدان است و پیشگوییهای مارکسیسم لنینیسم تخیلات پوچی بیش نبوده است. ما به این اشاره نمی‌کنیم که امپریالیستها و سرمایه‌داران و سازمانهای جاسوسی و عمال مزدور آنها تا به چه در این تنور یاس و نا امیدیه می‌زم می‌افکنند.

فردیکه چنین دورنمایی ندارد از امروز به فردا سقوط می‌کند. برای وی نظام سرمایه‌داری پایان تاریخ است و پس از آن هیچ چیز دیگری نیست. تکامل تاریخ به پایان می‌رسد و لذا تمام تلاش وی نه در جهت تغییر بنیادی اجتماع بلکه در جهت اصلاح آن است. اصلاحاتی که زندگی وی را بهتر کند. پارلمان بورژوازی، پلورالیسم، تعدد احزاب، پارلمانتاریسم و... کلماتی است که مرتب بر زبان می‌آورد و جار می‌زند که گویا با این داروهای تجربه شده کشته می‌توان جامعه انسانی بر پا کرد. البته جامعه سرمایه‌داری انسانی. سوسیالیسم برای این عده معنی ندارد. پس چگونه ممکن است که آنها افراد مبارزی از کار در آیند. کسی که به تحول اعتقادی ندارد، کسی که سکون را پذیرفته است فقط می‌تواند خود را بر این سکون وفق دهد. این افراد در بهترین حالت خود مدافع جوامع سرمایه‌داری "دموکراسیهای" غربی‌اند تو گوئی ممالک دیکتاتوری آمریکای لاتین و یا ایران و نظایر آنها از خانواده جوامع سرمایه‌داری نیستند. ما برای اینکه از بحث دور نیافتیم اشاره نمی‌کنیم که علت این تفاوتها در کجاست. و همین افراد در بدترین حالت خود هوادار رفسنجانی و خاتمی می‌شوند و چرا که نشوند. آنها که وقتی در اندیشه خود به بطلان سوسیالیسم رسیده‌اند و مارکسیسم لنینیسم را پندارهای واهی دانسته‌اند و لذا به نقش

انقلابی طبقه کارگر اعتقادی نداشته و وجود استعمار و حتی استعمار را نفی می‌کنند، چرا نباید از سرمایه‌داری حاکم در ایران دفاع نکنند. تمامیت انتقاد آنها را به رژیم سرمایه‌داری کنونی ایران می‌توان در مجموعه‌ای از نق زدن‌ها خلاصه کرد که آنها هم بزودی زود رفع می‌گردد تا دیگر ملالی از اصلاح‌طلبان ایران نداشته باشند. سروش این چماق‌دار انقلاب فرهنگی رژیم در دانشگاه به پیغمبر آنها بدل می‌گردد، مشکلاتشان در حد محدودیت برای موسیقی پاپ، پوشش اسلامی، و حق آزادی بیان برای حمایت از سرمایه‌داری باقی می‌ماند. پرسش این است که این خیل رمیمده و توبه کار چه دورنمایی غیر از این می‌تواند داشته باشد. وقتی با سرمایه‌داری مانند شاخ گاو نمی‌توان در افتاد و آنرا از بین برد برای اینکه بزعم آنان جایگزینی ندارد پس فقط باید آنرا آرایش کرد و برای همه قابل هضم گردانید، باید به زندگی شخصی رسید و بار خود را بست تا بار برای زندگی دیگران را. سقوط عده‌ای که از کسب قدرت سیاسی دست می‌کشند و یا دنباله رو خاتمی‌اند در این نهفته است که دیگر آرمانی ندارند که برای آن مبارزه کنند. آلمان آنها همین منزل آخر است که به آن رسیده‌اند و در فکر زیور آن هستند. هر کس که امید خود را از دست بدهد و به پایان شب سیاه امیدی نداشته باشد به همین سرنوشت دچار می‌شود. آنها که بدنال رویزیونیستها، شوروی را کشور سوسیالیستی تبلیغ می‌کردند، زودتر از بقیه با فروپاشی شوروی، به کام نهنگ سرمایه‌داری فرو می‌روند. سرنوشت غم‌انگیز چریکهای اکثریت و نظایر آنها همین است.

یا قبول سوسیالیسم و مبارزه برای نیل به جامعه انسانی و یا فرو رفتن به منجلاب حمایت از سرمایه‌داری در اشکال گوناگون آن. آنکس که امروز به مارکسیسم لنینیسم حمله می‌کند دیر یا زود در عرصه تشدید مبارزه طبقاتی در کنار دشمن طبقاتی قرار خواهد گرفت. این مسئله فقط یک مسئله زمانی است و کمونیستها باید این واقعیت را برای تعیین برنامه استراتژیک خود از هم اکنون بدانند. هواداران خاتمی همین آلمان بریده‌ها هستند که از انقلاب بعدی، از مبارزه طبقه کارگر، از قهر انقلابی، از مبارزه کمونیستها، از مبارزه آزادیخواهان برای کسب استقلال از دست امپریالیسم می‌هراسند. آنها راه دیگری جز حمایت از خاتمی ندارند. آلمان آنها، جامعه ایده‌آل آنان جامعه سرمایه‌داری است و رژیم جمهوری اسلامی نیز چیز دیگری جز سرمایه‌داری نیست. می‌بینیم که دوری از سوسیالیسم و حمایت از سرمایه‌داری چه عواقب وحشتناکی برای میهن ما دارد. راه نجات ایران در استقرار یک نظام سوسیالیستی در ایران است. □

آغاز فروپاشی...

به نقل از "توفان" تکثیر کرده‌اند که نسخه‌ای از آن در دست ماست. در این سند می‌آید: "درست پس از اولین شبی که استالین بدروود حیات گفت، فرمانده نیروهای نظامی ایکه شهر مسکو را محافظت می‌کرد، دستگیر شد و مسئولیت حفاظت مسکو و کاخ کرملین به نیروهای دیگری تحت رهبری "بریا" قرار گرفت. در همان شب آجودان ویژه استالین دستگیر گردید و از آن پس هیچ اطلاعی از وی بدست نیامد. پس از مدتی نه چندان طولانی حدود ۲۲ نفر از اعضای ۲۶ نفری نامزد رهبری که توسط کمیته مرکزی در ماه اکتبر ۱۹۵۲ انتخاب گردیده بودند از مقامات خود خلع شدند و از ۵۶ وزیر، ۲۷ نفر آنها از کار برکنار گردیدند. در طول تصفیه عناصر صدیق و کادرهای انقلابی، ژنرال "ژوکف" به عنوان معاون وزیر دفاع و نیز "بریا" تحت عنوان معاون نخست وزیر برآمد می‌کنند. البته ناگفته نماند که خود "بریا" نیز تحت یک برنامه توطئه گرانه توسط خروشچف و ژنرال "ژوکف" دستگیر می‌شود و سر انجام بعد از یک محاکمه پنهانی تیرباران می‌گردد.

پس از مرگ استالین مالنکف در صدر حزب و دولت شوروی قرار می‌گیرد، ولی پس از دو هفته از مقام رهبری حزب استعفاء داده و این مقام را برای خروشچف خالی می‌گذارد.

در ماه اوت ۱۹۵۳ مالنکف برنامه خود را در زمینه اقتصادی ارائه می‌دهد. در این برنامه تمرکز بر روی رشد و گسترش صنایع تولید کالاها، مصرفی گذاشته می‌شود و صنایع مولده و کلیدی که نقش قطعی و عمده را در کشورهای سوسیالیستی ایفاء می‌کنند، در مرحله دوم اهمیت قرار می‌گیرد.

این برنامه مالنکف دارای دو نتیجه بود.

۱- از رشد صنایع سنگین و کلیدی به قیمت رشد و افزایش صنایع تولید کالاها، مصرفی صرف نظر می‌کرد.
۲- طرح چنین برنامه‌ای در روزنامه "ایزوستیا" ارگان دولت، بدون تایید و تصویب حزب کمونیست شوروی اعلام می‌گردید.

در حقیقت روزنامه "پراودا"، ارگان حزب کمونیست شوروی از تمرکز برنامه اقتصادی بر روی صنایع سنگین و مادر دفاع کرده و روزنامه "ایزوستیا" ارگان دولت شوروی از برنامه اقتصاد مالنکف.

با چنین قیطنندی در جناح حاکم در شوروی، خروشچف قادر گردید تا مالنکف و یارانش را منفرد کرده و مهر ضد انقلابی بر آنها بزند. با توسل به یک چنین حربه‌ای یعنی "دفاع" از راه استالین که تمرکز برنامه‌های اقتصادی را بر روی صنایع مولده و سنگین قرار میداد، خروشچف مبارزه خود را بر علیه مالنکف شروع کرد و توانست تعداد زیادی از کادرهای و اعضای حزب را که

از مالنکف پشتیبانی می‌کردند، از حزب اخراج کند و افراد خود را در مصادر امور قرار دهد.

مولوتف و وزارت امور خارجه طعمه بعدی خروشچف بود، اما در اینجا اوضاع و شرایط با آنچه که مالنکف در دولت با آن روبرو بود کاملاً متفاوت بود. مولوتف با برنامه جدید اقتصادی مالنکف مخالف بوده و تقریباً در کلیه زمینه‌ها همان خط مشی را دنبال می‌کرد که استالین بنیان گذاشته بود. از آنجائیکه خروشچف هیچگونه نقطه ضعفی در مولوتف نمی‌توانست پیدا کند، لذا متشبت به تحریک و تهدید بر علیه مولوتف گردید. او مولوتف را در مذاکرات با چین، افغانستان و برمه کنار گذاشت ولی این تاکتیک هم اثری نکرد تا اینکه در سال ۱۹۵۶ خروشچف در مسافرت به یوگسلاوی، تیتو را مارکسیست-لنینیست و یوگسلاوی را کشوری سوسیالیستی قلمداد می‌کنند...

خروشچف پس از سفر به یوگسلاوی، تز گذار مسالمت آمیز و همزیستی مسالمت آمیز خود را مابین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی مطرح کرد. البته خروشچف برای اینکه توجه افکار توده‌ها و اعضای حزب را از حول و حوش این نظریه خود منحرف سازد به حملات وحشیانه و کینه توزانه بر علیه استالین آغاز می‌کند. این حرکت از سخن رانی مخفی خروشچف در یکی از جلسات کناری کنگره بیستم حزب "کمونیست" شوروی در سال ۱۹۵۶ شروع می‌شود. ناگفته نماند که گزارش عمومی خروشچف که بصورت رسمی و علنی در کنگره مطرح می‌گردد در برگزیده مطالب و نکات مهمی بود که چیزی جز دفاع و پشتیبانی از استالین نمی‌باشد. ولی این رویه مرتد در سخنرانی مخفی خود، تمامی مبارزات استالین و پرولتاریا را زیر حملات ناجوانمردانه خود قرار می‌دهد. مولوتف، گائونویچ و ورشلیف شدیداً بر علیه این برنامه توطئه آمیز و ضد انقلابی خروشچف متحداً به مبارزه بر میخیزند. تمامی این تشبثات و تلاشهای خروشچف از آن جهت بود تا افکار عمومی را از تز ریزیونیستی و ارتجاعی خود یعنی تز گذار و همزیستی مسالمت آمیز منحرف سازد...

خروشچف و دارو دست‌اش... ضربات سنگین بر پیکر جنبش کمونیستی و کارگری وارد آوردند. خروشچف پس از کنگره بیستم در سال ۱۹۵۶ و کنفرانس احزاب برادر در سال ۱۹۵۷ جریانات وسیعی بر علیه مولوتف و یارانش تا کنگره بیست و یکم در سال ۱۹۵۹ و کنگره بیست و دوم در سال ۱۹۶۱ براه انداختند. در طول این مدت توده‌های وسیعی از اعضای و کادرها و همچنین افرادی در سطح رهبری از مقامات و مسئولیت‌های خود برکنار می‌شوند. حدود ۷۰ درصد از اعضای کمیته مرکزی که در کنگره ۱۹ در سال ۱۹۵۲ در زمان استالین انتخاب گردیده بودند در طول کنگره‌های بیستم و

بیست و یکم از کار برکنار می‌شوند و بیش از ۵۰ درصد از اعضای کمیته مرکزی که در کنگره بیستم انتخاب گردیده بودند کنار گذاشته می‌شوند.

تمام این تصفیه‌ها از آن جهت بود که خروشچف و شرکاء بتوانند در راس ارگانهای مختلف حزبی و دولتی افراد مورد اعتماد خود را قرار دهند.

شیوه و روش بورژوازی منحصر به داخل کشور نگردید. در عرصه بین‌المللی نیز در رابطه با احزاب برادر همان شیوه‌های فاشیستی که خروشچف و رهبران ریزیونیست شوروی در جلسه مشورتی احزاب برادر در رومانی بر علیه حزب کمونیست چین در آن زمان، تحریکات و توطئه‌های رنگارنگ بر علیه آلبانی و حملات کینه‌توزانه و خائنانانه بر علیه کلیه مارکسیست-لنینیستهای جهان را نمی‌توان فراموش کرد. انشعابی که دارودسته خروشچف در جنبش بین‌المللی کارگری بوجود آوردند تنها خوشایند امپریالیسم و عمال ارتجاعی آنها بود، پس از کنگره ۲۲ حزب "کمونیست" شوروی در سال ۱۹۶۱ بورژوازی بطور کامل رهبری را در حزب قبضه کرد. (خوب است که به گزارش پلنوم ۱۱ در حزب توده ایران مراجعه کرد تا نقش عمال شوروی را در سرکوب مارکسیست لنینیستها رفقا قاسمی، فروتن و سفائی به روشنی دید-توفان).

این بود شمه‌ای از کودتای خروشچف-ژوکف در اتحاد جماهیر شوروی تا زمینه تصویب تزه‌های ریزیونیستی خود را فراهم آورد.

ریزیونیستها بر زبان نمی‌آوردند که استالین نماینده کدام طبقه در شوروی بود و از منافع کدام طبقه اجتماعی حمایت می‌کرد، آنها طرح نمی‌کردند که صنعتی یا اشتراکی کردن شوروی منافع کدام طبقه را در اتحاد شوروی تامین می‌نمود. آنها از تحلیل طبقاتی رویگردان شدند و به افسانه‌های من در آوردی و دروغهای غیر قابل اثبات متوسل گردیدند. رفقای بلشویک شوروی در آنروز در انتشارات مخفیانه خود که توسط کمونیستهای لهستانی به خارج شوروی درز کرد و در اختیار کمونیستها قرار گرفت نوشتند: "اپورتونیستها خواهند گفت این واقعیت است که استالین در مدتی متمادی رهبر مقتدر دولت شوروی و حزب کمونیست شوروی بود و همه به ستایش او می‌پرداختند. ما به هیچ وجه در صدد نفی این واقعیت نیستیم. اما کسانی که خود را مارکسیست می‌شمارند چگونه می‌توانند ادعا کنند که اینها همه تصادفی و در تضاد با اراده حزب و خلق بوده است و حزب و خلق علی‌رغم استالین و بدون او به ساختمان سوسیالیسم پرداخته‌اند؟ چگونه می‌توان تصور کرد که شخصی که ادامه در صفحه ۸

توفان و پیش نویس...

باید وظیفه‌ای را با سرعت و اقتدار به انجام می‌رسانید که هیچ تجربه تاریخی در مورد آن وجود نداشت. وی زمانی رهبری شوروی را به عهده گرفت که یک شرایط استثنائی در عرصه جهان پدید آمده بود و بیک رهبر استثنائی نیاز داشت. سکوت در مورد استالین سکوت در باره یک دوره طولانی و سخت ساختمان سوسیالیسم است. تسلیم در برابر اکاذیب ضد کمونیستها و تروتسکیستهاست. برخورد کمونیستها لیکن طبقاتی است. باید روشن کرد که استالین از منافع کدام طبقه در اتحاد شوروی دفاع می‌کرده است. امروز ارزیابی در مورد نقش تاریخی استالین در ساختمان سوسیالیسم بیکی از محورهای اختلاف میان کمونیستها و تروتسکیستها و رویزیونیستها و کائوتسکیستها و نظایر آنها بدل شده است. چگونه ممکن است برنامه‌ای تدوین کرد و در آن از تجربه موفق ساختمان سوسیالیسم در شوروی در دوران استالین نام نبرد و یا آنرا مبهم به نگارش در آورد. چگونه می‌توان سکوت کرد که استالین تنها شاگرد با وفای لنین و ادامه دهنده لنینیسم بود؟ متأسفانه برنامه مورد بحث نه تنها ابهامی را در این مورد رفع نمی‌کند و بیک جهت‌گیری تاریخی دست نمی‌زند و معلوم نمی‌گرداند که در کدام جبهه قرار دارد، بلکه با نگارش مطالبی در صفحه ۲۴ در بند ۹ هاله‌ای از ابهام برای خواننده ایجاد می‌نماید که بهیچوجه راه‌گشا نیست.

در بند ۹ زمانیکه از پیروزی جنگ ضد فاشیستی صحبت در میان است نامی از استالین که این جنگ را رهبری کرد و بشریت را از چنگال عفریت نژاد پرستی نجات داد در میان نیست. آیا این سکوت تمکین در قبال دروغهای رویزیونیستها و امپریالیستها نیست؟ آیا این سکوت حاکی از ترس شما در مقابل هجوم تبلیغاتی بورژوازی جهانی و دشمنان کمونیسم نیست؟ آیا این سکوت ترس از تروتسکیستها نیست که از استقرار "سوسیالیسم ملی" در شوروی صحبت می‌کنند و خواهان انقلاب جهانی‌اند؟ ما در نشریات خود بحد کافی در این مورد گفته‌ایم و تاکید کرده‌ایم که قضاوت در مورد استالین را باید بر مبنای طبقاتی و ملاکهای ماتریالیسم تاریخی انجام داد و نه بر اساس افسانه سازی‌های دشمنان کمونیسم و ارضای دل خورده بورژوازی.

می‌بینید که برنامه شما در این مورد مهر سکوت بر لب زده و خالی از ابهام نیست.

لیکن برای ممانعت از اطاله کلام شما را به سایر ارزیابی‌های خود در مورد استالین رجوع می‌دهیم.

در همان بند می‌آوردید: "اما در طول ساختمان سوسیالیسم یک سری عوامل عینی و ذهنی متعجبانه تحولاتی شد که احیای سرمایه‌داری در شوروی و سرانجام فروپاشی آنرا موجب شد." ما می‌پرسیم این

"شرایط عینی و ذهنی" آنها بدون قید زمانی که به تمام دوران ساختمان سوسیالیسم و پس از آن اطلاق می‌گردد چه بود که با وجودیکه سوسیالیسم را از بین برد، ارزش اشاره و بررسی هر چند کوچکی رانیز از جانب شما ندارد؟ ما می‌پرسیم آیا این ساختمان سوسیالیسم از زمان لنین تا یلتسین بطول انجامید و در نتیجه دلکجهایی نظیر خروشچف، برژنف، گورباچف رهبران پرولتاریای جهان بوده‌اند و ما از آن بی‌خبریم و یا اینکه شوروی مدت‌ها قبل از روی کار آمدن گورباچف ماهیت سوسیالیستی خود را از دست داده بود؟

در جنبش کارگری همواره جناحی حضور داشتند که به رشد تدریجی سوسیالیسم از طریق رشد نیروهای مولده و تقویت سرمایه‌داری اعتقاد داشتند. آنها همواره بلشویکها را از دست زدن به انقلاب بر حذر می‌داشتند زیرا که به زعم آنها روسیه عقب مانده به آن درجه از رشد سرمایه‌داری و در ارتباط با آن رشد نیروهای مولده نرسیده بود که بتوان در آنجا خواهان انجام یک انقلاب سوسیالیستی بود. آنها این تئوری رشد نیروهای مولده را به عنوان کمبود شرایط عینی بیان می‌کردند.

شاید شما نیز از هواداران "تئوری رشد نیروهای مولده" هستید که آنرا در زیر واژه "عوامل عینی" پنهان کرده‌اید. ما از اظهار نظر قطعی در این زمینه خودداری می‌کنیم زیرا این حدس برای ما به یقین مبدل نشده است و این اظهار نظر شما برای ما در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. طبیعتاً برنامه شما در این مورد نیز خالی از ابهام نیست.

امکان احیاء سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی

اگر امکان احیاء سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی آنطور که بدرستی به آن رسیده‌اید وجود دارد، پس باید این نتیجه منطقی را هم بپذیرید که این تحول نه اقتصادی بلکه سیاسی و از بالا صورت پذیرفته است. زیرا شما این تئوریهای مضحک رویزیونیستهای هوادار شوروی را قبول ندارید که می‌گفتند: "یکبار سوسیالیسم، همواره سوسیالیسم"، "یکبار استقرار اقتصاد متمرکز و طبق نقشه دولتی بر اساس حذف مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، همواره استقرار دائمی اقتصاد سوسیالیستی و وجود ماهیت دولت سوسیالیستی".

پس اگر این طور است که باید باشد، آنوقت باید بپذیرید که مسئله قطعی پیروزی کی بر کی هنوز بطور قطعی در دوران گذار سوسیالیستی حل نشده و در عرصه مبارزه طبقاتی که اساساً سیاسی است خطر شکست پرولتاریا و بازگشت بورژوازی سرنگون شده وجود دارد. یعنی باید بپذیرید که علیرغم وجود اقتصاد متمرکز و طبق نقشه دولتی، بورژوازی می‌تواند قدرت سیاسی را بتدریج قبضه کند و جامعه را بتدریج

در جهت خواستهای خود بگردانند.

پس اگر هنوز مسئله پیروزی کی بر کی مطرح است، یعنی این عنصر سیاست است که بر اقتصاد فرمان می‌دهد و در نتیجه این تأثیر، تحولات سیاسی اساسی در قدرت دولتی، نقش قطعی در پیروزی و یا شکست سوسیالیسم به همراه دارد. اگر این نتیجه‌گیری منطقی درست است که بنظر ما درست است، آنوقت باید بپذیرید که این ماهیت حزب کمونیست بوده است که در اتحاد شوروی تغییر کرده است و متعاقب آن به تغییر ماهیت دولت انجامیده و اقتصاد سوسیالیستی را به کج راه و احیاء سرمایه‌داری کشانده است. ماهی از سر

گندیده است.

اگر شما این نتیجه‌گیریهای منطقی را قبول نداشته باشید که البته در تناقضی لاینحل گرفتار می‌آید، آنوقت باید بر شق دیگری پافشاری کنید که مبتنی بر این منطق است که پس از لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و استقرار مالکیت دولت پرولتری بر آن، امکان بازگشت سرمایه‌داری بعلت عدم تغییر "عامل اقتصادی" و عدم تغییر در "شکل مالکیت دولتی" بر وسایل تولید، بطور کلی و برای همیشه منتفی است.

آنوقت باید بپذیرید که در سوسیالیسم عامل "زیربنای" تعیین ماهیت دولت نقش تعیین کننده داشته و "روبنای" سیاسی حتی اگر در دست طبقات غیر پرولتری و مافیا باشد بی اهمیت است. آنوقت باید بپذیرید که تروتسکیستها حق داشتند وقتی می‌گفتند در شوروی بروکراسی بر سر کار است و ماهیت رهبری حزب کمونیست شوروی پس از انتخاب استالین به دبیر کلی حزب در دهه بیست، ارتجاعی و ضد انقلابی بوده ولی "زیر بنای" به علت وجود "اشکال اقتصاد سوسیالیستی" یعنی اقتصاد متمرکز و طبق نقشه‌ی

دولتی در زمان استالین، کشور سوسیالیستی است، پس باید این حرفهای تروتسکی را بپذیرید که می‌گفت: "جگری که در اثر بیماری مالاریا متلاشی شده، جگر سالم نیست ولی معدنک یک جگر است و یا" در یکسری از کشورها مالکیت بورژوازی فقط توانست با استقرار فاشیسم حفظ شود... آیا معنای آن این است که دولت دیگر بورژوازی نیست؟ خیر، زیرا تا زمانیکه فاشیسم با روشهای بربرمنشانه خود مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را حفظ می‌کند، دولت حتی در زیر تسلط فاشیسم نیز بورژوازی باقی می‌ماند. -نقل از کتاب اجتماع شوروی و دیکتاتوری استالین در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰ (صفحات ۱۱۲۲ تا ۱۱۲۴).

آنوقت باید بپذیرید که برای شما شکل مهمتر از مضمون و ماهیت یک پدیده است. آنوقت باید بپذیرید که شما سیاست را از اقتصاد جدا کرده نقش قطعی آنرا به صفر می‌رسانید و این آغاز سقوط به اکونومیسم و ضد انقلاب است.

ادامه در صفحه ۷

توفان و پیش نویس...

آنوقت این نتیجه گیری با واقعیت روشن و انکار ناپذیر تغییر ماهیت دولت شوروی و سپس فروپاشی شوروی نمی خواند و شما را دچار تناقض خواهد کرد.

توضیحاً اینکه این نوع اظهار نظر شیوه استدلال رویزیونیستها تا قبل تجاوز شوروی به چکسلواکی بود. آنها کمونیستها را مسخره می کردند که وجود آشکال اقتصاد سوسیالیستی در شوروی را انکار می کنند و عامل "تعیین کننده" اقتصادی را از مد نظر می اندازند و به ذهنی گری و دگماتیسم ... دچار شده اند. آنها به شوروی سوسیالیستی اتهام سرمایه داری می زنند در حالیکه این افسانه ای بیش نیست زیرا "اقتصاد شوروی یک اقتصاد سوسیالیستی است". ولی این تئوری پوچ رویزیونیستها عمر کوتاهی داشت و تا زمان تجاوز شوروی به چکسلواکی طول کشید. با آغاز این تجاوز رویزیونیستها و از جمله حزب توده ایران مجبور شدند در تئوریهای خود تجدید نظر کنند. برای تئوریزه کردن تجاوز به چکسلواکی و توضیح تحولات درونی آن مجبور شدند عوامفریبانه، بدون آنکه پای سوسیال امپریالیسم شوروی را به میان بکشند از خطر بازگشت بورژوازی به قدرت در ممالک سوسیالیستی سخن برانند. بیکاره عامل سیاسی جای عامل اقتصادی را که از نظر رویزیونیستها بیانگر ماهیت سوسیالیستی کشور محسوب می شد گرفت. و حداقل امروز باید پس از فروپاشی شوروی روشن باشد که عامل سیاسی نقش تعیین کننده در فروپاشی شوروی داشت. این الفبای مارکسیست است.

این نتیجه گیری از آن جهت مهم است که نتایج دیگری بر آن مترتب می شود و شما از کنار آن می گذرید.

در اینجا سخن بر سر تقدم سیاست بر اقتصاد است. سخن بر سر انقلاب یا رفرم، سوسیالیسم و یا اکونومیسم است. این تفاوتها کوچکی نیست که بشود براحتی آنرا نادیده گرفت. اگر عامل سیاسی در این تغییر نقش تعیین کننده دارد و محصول مبارزه حاد طبقاتی در شوروی است، آنوقت باید توضیح دهید که این تحول سیاسی در اتحاد شوروی که منجر به تغییر ماهیت حزب کمونیست اتحاد شوروی شده است در چه موقع بوقوع پیوسته است. پس می بینیم که بی توجهی باین امر تا چه حد غیر مسئولانه می باشد و زمینه را برای فرو غلتیدن به افکار لیبرالی و ترسکیستی باز می گذارد. نمی شود جامعه ای را که در رأس بورژوازی مسلط است ولی اقتصادش هنوز تا مدتی متمرکز و طبق نقشه عمل می کند جامعه ای سوسیالیستی خواند. این اصل مارکسیستی را همه می دانند که تحولات سیاسی سریعتر از تحولات اقتصادی که حرکت بطئی دارد، صورت می پذیرد. تغییر سرشت اتحاد شوروی را باید با تحول در خط مشی حزب کمونیست اتحاد شوروی توضیح داد، همانگونه که رفقای چینی و آلبانی و کمونیستهای

واقعی نشان دادند. همانگونه که علم مارکسیسم آنرا به ما می آموزد. فروپاشی شوروی برای مارکسیست -لنینیستها قابل پیش بینی بود. همانگونه که پیروزی مجدد پرولتاریای شوروی قابل پیش بینی است.

علت این ابهام گوئی و سکوت در برنامه شما را باید در ترس شما در برخورد به بروز پدیده رویزیونیسم در اتحاد جماهیر شوروی و بتبع آن حزب توده ایران جستجو کرد. نظریه شما شبیه شبه تئوریهای رویزیونیستی "راه کارگر" است که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را قربانی یک قشر غیر پرولتری و خرده بورژوازی دانسته ولیکن ماهیت کشور شوروی را علیرغم آن سوسیالیستی ارزیابی می کرد. می خواست بین مارکسیسم و رویزیونیسم پل بزند که خود طبیعتاً به حلقوم اکونومیسم و ضد مارکسیسم در غلتید و به نفی آشکار مارکسیسم -لنینیسم پرداخت.

"راه کارگر" در نشریه سراپا رویزیونیستی خود بنام "در برابر رویزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم" بارز امکان احیاء سرمایه داری در ممالک سوسیالیستی مدعی شد که قبول این نظریه، بازگشت تاریخ به عقب و رد تئوریهای فراماسیون مارکس است. عین نقل قول چنین است: "طرفداران تز مانوئیسم (اصطلاحی که راه کارگر از حزب توده عاریه گرفته بود-توفان) در منتهای پیروزشان - اگر چنین پیروزی اساساً امکان پذیر باشد- به نفی تئوری فراماسیون مارکس خواهند رسید و این پایان سوسیالیسم و پایان تئوری علمی مارکسیسم -لنینیسم است." (از همان کتاب صفحه ۶۶).

در جای دیگر به تمسخر آوردند: "...اگر در استدلال این حضرات دقیق شویم خواهیم دید که اینان می گویند چون در شوروی رویزیونیسم خط مسلط حزب است، بنابر این طبقه سرمایه دار در شوروی وجود دارد." و سپس پیروزمندانانه نوشتند: "می پرسیم چرا طبقه سرمایه دار؟ مثلاً نمی شود از قدرت گیری یک قشر غیر پرولتر سخن گفت؟ آیا هر انحراف می بایستی ضرورتاً از هستی یک طبقه نشئت بگیرد." (همان جزوه صفحه ۵۲).

آنها سرانجام نوشتند: "برای اینکه آیا حزب کمونیست شوروی بطور مسلط رویزیونیست هست یا نه؟ بایستی روی تئوری هائی که برای این کشور در مسیر سوسیالیسم تعیین کننده هستند تاکید کنیم. مثلاً اگر شوروی ساختمان سوسیالیسم را رها می کرد و در مسیر اقتصاد بازار حرکت می نمود مسلماً بطور غالب و مسلط رویزیونیست می بود" (در همان جزوه).

ما نیازی نمی بینیم این ترهات را که تاریخ مبارزه طبقاتی بطلان آنرا ثابت کرده است به نقد کشیم. ولی حداقل انتظار داریم که "راه کارگر" به نقد علمی گذشته خود بپردازد و مسئولیت اشاعه نظریات نادرست خود را بعهده گیرد.

بیست سال پس از انقلاب ایران و ۸ سال پس از فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی باید "راه کارگر" جواب قانع کننده ای برای تئوریهای رویزیونیستی و التقاطی خود که به قیمت جان هزاران هزار نفر تمام شد یافته باشد. تجربه زنده تاریخ نشان داد که آنکس که بر حق بود مارکسیست -لنینیستها بودند که هنوز به آرمانهای خود وفادارند و نه دیدگاههای التقاطی رویزیونیستی که از مارکسیسم لنینیسم روی گردانده اند. نگارندگان برنامه تلاش می ورزند با کلمات ابهام انگیز و ناروشن از کنار این واقعه بزرگ تاریخی که جنبش کمونیستی را به انشعاب کشانید و سر انجام به فروپاشی شوروی انجامید بسادگی بگذرند و از ترس نتایجی که بر آن مترتب می شود، خود را درگیر آن نکنند. تو گوئی که چنین پدیده ای مهمی اساساً اتفاق نیافتاده است. ضرر این کار فقط متوجه جنبش کمونیستی است. کمونیستها باید این شهادت را داشته باشند که اگر نظریات غلطی در گذشته ارائه داده اند آنرا تا دیر نشده تصحیح کنند. سیر حوادث جبراً به سویی می رود که گمراهان در این وادی مجبورند حقایق را با درد و رنج فراوان، یکی پس از دیگری بپذیرند. فروپاشی شوروی یکی از آنهاست و پیروزی مجدد کمونیستها در شوروی و بیان حقایق از جانب آنها گام بعدی خواهد بود. شاید پنجاه سال دیگر نه "توفانی" باشد و نه "فدائیان کمونیستی"، شاید این نامها از خاطرها برود، ولی مطمئناً مشی درست با تاخیر و قربانی فراوان راه خود را باز می کند و موفق خواهد شد. تصحیح مشی در شرایط کنونی می تواند این پیروزی را تسهیل کند، آنرا به جلو بیاندازد و از تعداد قربانی تا حد ممکن بکاهد. همواره باید باین اصل مهم کمونیستی فکر کرد. در سیاست باید به جلو نگاه کرد و نه به پشت سر.

ادامه دارد

در کارزار مالی توفان برای کمک به خانواده زندانیان

سیاسی

از آلمان ۳۰۰۰ مارک

از آلمان ۱۰۰۰ مارک

از آلمان ۵۰۰ مارک

از فرانسه ۱۵۰۰ فرانک

از سوئد، هلند و فرانسه ۱۰۰۰ مارک

آغاز فروپاشی...

بر روی هیچ گروه اجتماعی تکیه نداشته، نماینده هیچ طبقه‌ای نبود، فقط در اثر نیروی فکر و صفات خویش توانسته است حزبی و دولتی را مدت سی سال متمادی زمام بزند و بدنایال خود بکشاند؟ منتقدان کیش شخصیت که بامکان چنین محال عجیبی باور دارند و آنرا بهیچ وجه رد نمی‌کنند خودشان استالین را بدرجه مافوق بشر می‌رسانند، خودشان از مارکسیسم جدا می‌شوند و از لحاظ تئوریک به "کیش شخصیت" می‌پیوندند. تاریخ تابناک آن مبارزه طبقاتی که خلق شوروی مدت سی سال در راه سوسیالیسم انجام داد در زیر قلم ایقان از هرگونه مفهوم سترگ اجتماعی عاری می‌شود، صورت "اسرار قلعه سنگباران"، صورت نجوای پرابهام، زشت و تفرانگیز، که در آنجا افتراء پشت سر افتراء در می‌آید، بخود می‌گیرد. تابلوئی که اپورتونیست‌ها ترسیم می‌کنند با ذهن خرده بورژوا سازگار است، با ذوق روشن فکر خرده بورژوا که در طی قرن‌ها با "شخصیت" خویش در حرکت است و بالنتیجه براحتی می‌تواند همه چیز این جهان را به "اراده شخصی" خرده بورژوا منتسب گرداند، کاملاً سازگار است. اما مارکسیست‌ها نمی‌توانند بافسانه‌های "اراده شخصی" خرده بورژوا قانع شوند و مسلماً باید بتحلیل علل اجتماعی هر وضعیت بپردازند.

رویزیونیست‌های خروشچفی به تحلیل طبقاتی کاری نداشتند و باید با بسیج افکار خرده بورژوازی و سرمایه‌داری جهانی تدارک تجدید نظر در مارکسیسم را می‌دیدند.

آنها که توانسته بودند کمونیست‌ها را در درون گمراه و سرکوب نمایند با فشار به احزاب برادر و توطئه در آنها و تدارک کودتاها حزبی با تقویت اپورتونیست‌ها و کسانیکه با روی گرداندن از مبارزه طبقاتی فاسد شده بودند موفق شدند زمینه را برای دروغپراکنی در باره احزاب کمونیست چین و آلبانی، زیر لوای مبارزه با "دگماتیسم" و بکار برد "مارکسیسم خلاق" وحدت اردوگاه سوسیالیسم و احزاب کمونیست را بر هم بزنند. حال این "مارکسیسم خلاق" که خروشچف عرضه می‌کرد چه بود؟

خروشچف پس از لجنمالی دوران سی ساله دیکتاتوری پرولتاریا به بهانه تغییرات اساسی در جهان، به این بهانه که مارکسیسم خلاق است و باید آنرا بر تغییرات اساسی جهان منطبق نمود در یک سری از اصول مارکسیسم و لنیسم تجدید نظر نمود.

وی مارکسیست لنیست‌ها را که به اصول مبارزه طبقاتی پایبند بودند و به ترهات رویزیونیست‌ها باور نداشتند به منزله دگماتیست‌ها مورد حمله و اتهام قرار می‌داد. رویزیونیست‌ها برای فروپاشی شوروی طرح برنامه سوم

حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را پیش کشیدند. بر طبق این طرح سوم اتحاد جماهیر شوروی در مسابقه مسالمت آمیز با سرمایه‌داری به پایان ساختمان سوسیالیسم رسیده و به مرحله جامعه کمونیستی گام می‌گذارد. اقتصاددانان شوروی با دستور حزب رویزیونیستی شوروی به جعل اسناد پرداختند تا عوامل مادی گذار به کمونیسم را به اثبات برسانند. آنها نوشتند: "تولید صنعتی اتحاد شوروی در بیست سال آینده شش بار و محصولات کشاورزی آن سه بار و نیم افزایش خواهد یافت. افزایش مزبور نظیر آنست که بگوئیم در ۱۹۸۰ کشور شوروی از لحاظ صنعتی دارای قدرتی معادل شش کشور کنونی شوروی و از نظر کشاورزی معادل سه برابر و نیم کشور فعلی شوروی خواهد بود. در پایان بیست سال آینده محصولات شوروی دو برابر محصولات صنعتی‌ایست که اکنون در تمام کشورهای سرمایه‌داری جهانی تولید می‌گردد.

محاسبات دقیق اقتصادپون شوروی ثابت می‌نماید که پایه‌های مادی و فنی کمونیسم در بیست سال آینده ساخته خواهد شد و فراوانی محصولات صنعتی و کشاورزی بحدی خواهد رسید که مقدمات اجرای اصل اقتصادی دوران کمونیسم: "از هر کس بر حسب استعداد و بهر کس بر حسب نیاز" ... فراهم می‌شود. (نقل از نطق رضا رادمش در تأیید سخنان خروشچف و گزارش کازلوف در باره اساسنامه حزب). امروز نیازی به اثبات ندارد که این اراجیف رویزیونیست‌ها و در راسشان خروشچف در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی تا چه حد مسخره و ضد کمونیستی بود. رویزیونیست‌ها با تلاشی ساختن اقتصاد دوران سوسیالیسم در شوروی و بر هم زدن قوانین تولید سوسیالیستی زیر عنوان اصلاحات اقتصادی دوران کوسیگین، از شوروی خودکفا ویرانه‌ای ساختند که بوم شوم امپریالیسم آمریکا بر خرابه‌هایش آواز می‌خواند.

رضا رادمش تشکیل بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی را یکی از حوادث بزرگ و با عظمت تاریخی زمان ما تعبیر کرد و دو گزارش خروشچف و کازلوف را که آنها را "رفیق" خطاب می‌کند نمونه‌های درخشانی از اسناد مارکسیستی-لنیستی "خلاق" کنگره سازندگان کمونیسم ارزیابی می‌نماید. وی مانند همه رویزیونیست‌ها اضافه می‌کند: "اهمیت استثنائی کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی بویژه در آنست که کنگره مزبور برای نخستین بار در تاریخ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری برنامه مشخص و همه جانبه ساختمان جامعه کمونیستی را تصویب

نمود. و فوراً از آن نتیجه می‌گیرد: "مطالعه و تحلیل دقیق اسناد مزبور و استفاده از نتیجه گیری‌های تئوریک و عملی از این اسناد از وظایف حتمی تمام احزاب کمونیستی و کارگری و از آنجمله از وظایف حتمی حزب ماست". ولی این نتایج تئوریک و عملی چه بود که حزب توده مانند سایر احزاب کمونیستی و از جمله خود حزب کمونیست اتحاد شوروی بدنایال آن رفتند؟ رادمش نظریات خروشچف را چنین توضیح می‌دهد: "برنامه ساختمان جامعه کمونیستی فصل جدیدی در دانش مارکسیسم لنیسم، در باره تحولی که در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم در ماهیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت حزب طبقه کارگر صورت می‌گیرد گشوده است. دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کمونیست در اتحاد شوروی بدولت و حزب همه خلق تبدیل می‌گردند. ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا با از میان رفتن طبقات استثمارگر، با شروع ساختمان جامعه کمونیستی از بین می‌رود."

ما در مورد این مفاهیم بعداً سخن خواهیم گفت ولی در این مبحث به شرایطی اشاره می‌کنیم که تسلط کامل رویزیونیسم را که خروشچف آورنده تره‌های آن بود در اتحاد شوروی فراهم کرد.

رویزیونیست‌ها باید کمونیست‌ها را که هنوز در داخل حزب وجود داشتند تصفیه می‌کردند و بیرون می‌ریختند. آنها در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی به این بهانه که ما به دوران کمونیسم رسیده‌ایم و حزب نیز مانند هر ارگانیم زنده دیگری در رشد تکامل است، اساسنامه جدیدی متناسب با دوران و وظایف جدید حزب به تصویب رساندند که در توجیه آن نوشتند: "مقارن با ساختمان گسترده کمونیسم مرحله نوین و عالیتر تکامل خود حزب و کارهای سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی آن نیز انجام می‌گیرد. حزب موازین و شیوه‌های فعالیت خود را دائماً تکمیل می‌کند برای آنکه سطح رهبری آن توده‌ها و ایجاد پایه‌های مادی و فنی کمونیسم و تکامل حیات معنوی جامعه با نیازمندی روز افزون دوران ساختمان کمونیسم تطابق داشته باشد."

بهانه تغییر اساسنامه و گسترش "دموکراسی" در حزب مبارزه با "کیش شخصیت استالین" و "تمرکز قدرت در دست شخص دبیرکل" بود. آنها می‌گفتند که با "دموکراتیزه کردن زندگی حزبی به عامل قطعی ارتقاء سطح کمی و کیفی فعالیت حزب دست پیدا کرده‌اند. اما این تغییرات "دموکراتیک" برای "دموکراتیزه کردن حیات حزب چه بود؟

رادمش می‌آورد: "تجدید ترکیب متناوب اعضای کمیته‌های حزبی یکی از تغییرات مهمی است که در ادامه در صفحه ۸

آغاز فروپاشی...

اساسنامه جدید صورت گرفته است. این امر هم دموکراسی درون حزب را بسط می‌دهد و هم به نیروهای تازه امکان می‌دهد وارد ارگانهای رهبری گردند.

در اساسنامه جدید یویزه تصریح شده است که در انتخابات کمیته مرکزی و هیئت رئیسه کمیته مرکزی یک چهارم و در انتخابات کمیته‌های مرکزی جمهوریها یک سوم و در انتخابات کمیته‌های دیگر یک دوم از اعضاء رهبری باید تغییر نمایند. اعضاء کمیته‌ها بیش از سه بار حق انتخاب شدن ندارند. رهبران آزموده و با آتورینه فقط در صورتی میتوانند از این قاعده مستثنی باشند که سه چهارم رای دهندگان تجدید انتخاب آنها را تجویز نمایند.

رویزویونستها این نقض آشکار زندگی حزبی و شرایط عضویت در حزب و انتخاب به ارگانهای بالاتر را اجرای موازین لنینی سازمانی جای زدند و با جو حاصله از ایجاد ترور فکری در زیر لوای مبارزه با کیش شخصیت استالین راه اخراج کمونیستها را از حزب آماده کردند. در حزب رویزویونستها لیاقت کمونیستی، آموذگی رهبری، تسلط بر دانش مارکسیسم لنینیسم، تجربه حزبی و تمام عواملی که کیفیت اعضاء حزب را می‌سازد مهم نیستند، برای آنها جایگزینی "پیران با جوانان"، تناوب رهبری، ممانعت از انتخاب رفقای کمونیست به رهبری که همه و همه یک نظریه کامل ضد کمونیستی است مهم است. برای آنها کار رفقای کمونیست، قضاوت توده‌های حزبی و حتی توده‌های خارج حزب، گزارش فعالیت مرتب آنها به طبقه کارگر و امکان عزل و نصب آنها با اتکاء به نتایج فعالیتها و نظریات آنها در یک بحث خلاق و آگاهانه مطرح نیست، قید و بندهای ساختگی برای ستروتن ساختن حزب مطرح است. آنها پروکراتیسم رویزویونستی را جایگزین دموکراسی زنده و انقلابی حزبی کردند. انتخاب رهبری در یک حزب کمونیستی با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا فرق دارد که بیش از دو دوره نمی‌تواند به ریاست جمهوری انتخاب گردد. نلین و یا استالین، مولوتف، گاکانوویچ و... که حجت‌الاسلام رفسنجانی نیستند که دوره ریاست جمهوریشان به پایان رسیده باشد و حق انتخاب مجدد توسط قید و بند پروکراتیک و اختراعی اساسنامه از آنها سلب شود. مگر می‌شود رهبران آزموده و با سابقه و با تجربه کمونیستی را در هر انتخاباتی بطور متناوب تغییر داد؟ پس جای مبارزه ایدئولوژیک و جر و بحثهای سیاسی بر سر تعیین خط مشی حزبی در کدام مرتبه قرار می‌گیرد؟ جاری ساختن خون تازه به بدن حزب و گرفتن خون کهنه که نظریه ضد کمونیستی و نوظنه گرانه برای تغییر ماهیت حزب است، شعار این عوامفریبان قرار گرفت. همین موازین بود که حزب را به آشیانه یلنسینها و گورباچفها و نظایر آنها بدل ساخت. رویزویونستها که هیچ هلاک ایدئولوژیک و سیاسی برای داوریشان مطرح نبود با آراء سه چهارم و چهارم چهارم یلنسینها را بر جای خود ابقاء کردند. باندها و دستجات مافیائی و بورژوائی جای ایمان کمونیستی را گرفت. این

موازین جدید سازمانی خرووشجفی نقض صریح موازین سازمانی لنینی است که هر عضو رهبری را با مهربی اعتمادی و سوء استفاده جوئی و مستبد خوئی از همان روز نخست باطل می‌کند. اعتماد رفیقانه را بجای بی‌اعتمادی خرده بورژوائی می‌نشانند، ماهیت طبقاتی حزب را با شیوهای فرمالیستی بورژوازی تغییر می‌دهد، ایمان کمونیستی را به حد نصاب سنی محدود کرده و راه زوال حزب را فراهم می‌آورد و نام این دلفک بازی رویزویونستی را "دموکراتیزه کردن زندگی حزبی می‌گدارد. این است ریاکاری رویزویونستی.

حزب توده در تائید تصمیمات ضد کمونیستی کنگره بیست و دوم حزب رویزویونستی شوروی نوشت: "حزب ما به حزب کمونیست اتحاد شوروی و به کمیته مرکزی لنینی آن که رفیق خرووشجف بر راس آن قرار دارد احترام می‌گذارد و عقیده دارد که حفظ احترام و اعتبار این حزب و پشتیبانی از مبارزات عادلانه آن وظیفه مقدس کلیه کمونیستهای جهان است. حزب ما پیوسته در این جهت کوشیده و در آینده نیز در این جهت خواهد کوشید."

شخص رادمش که صدر دائمی حزب توده ایران بود اگر انفضاح همکاریش با عباس شهریاری این جاسوس ساواک رو نمی‌شد و عمرش کفاف می‌داد شاید امروز هم برخلاف موازین خرووشجفی سازمانی بر سر قدرت باقی بود و حاضر نبود به این تجویزات "دموکراتیک" خرووشجف تن در دهد.

حزب توده در جهت رهنمودهای رادمش کوشید و به صف ضد انقلاب بیوست و به ستون پنجم سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران بدل شد و ما شاهد تاثیرات هجرش در انقلاب ایران بودیم. رفیق ما احمد قاسمی نخستین عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بود که این خط مشی را نپذیرفت، چهره رویزویونستها را شناخت و در مقابل آن یک تنه قد بلند کرد. این جرات انقلابی و احساس مسئولیت کمونیستی بتدریج سایر کمونیستهای حزب توده را نیز به سمت وی کشانید. امروز صحت نظر این رفیق در مورد ماهیت رویزویونسم و تکامل آن به مرحله امپریالیسم و فروپاشی آن چون خورشید تابان می‌درخشد.

مطلق گرایی در سرشت اسلام است

خاتمی میگوید: کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند جلوی اندیشه افراد را بگیرند، اشتباه می‌کنند. وی افزود: اگر برش در ذهن کسی پیدا شود، تا پاسخ نگیرد آرام نمی‌شود و آزادی به این معناست که برشها در جامعه مطرح شود و هیچکس نباید خود را مطلق تصور کند.

خاتمی در اینجا به عوامفریبی مشغول است چون از نظر ایشان حتماً در مورد اساس دین نمی‌تواند پرسشی مطرح باشد. نمی‌توان به دین شک کرد و اندیشه خود را بر زبان آورد. اگر کسی خود را مطلق تصور نکند که باید جول و پلاس آخوندها را جمع کرد. آنها نان مطلقیت خود را می‌خورند.

مدهیون دنیا را لا یتغیر می‌بینند. همه چیز برای آنها جنبه ایستا دارد. آنها با تحول و تغییر مخالفند. زیرا تحول و تغییر ناتی از قانونمندی ماده است و مستقل از خواست الهی. اگر خدا تمام جهان را در روز معین یکبار برای همیشه خلق کرده و هر روز که اراده کند می‌تواند آنرا بر چینه، اگر همه حرکتها، تغییرات به اراده ذات بار تعالی وابسته است، آنوقت جانی برای نسبییت باقی نیست. خدا برای ارشاد و رهبری مردم ۱۲۴ هزار پیغمبر آفریده که ظاهراً بجز آخری هیچکدام در کار خود موفق نبوده‌اند، خدا کتابهای مقدسی خلق کرده که گرچه

دستورالعملهایی در مغایرت با یکدیگر دارند، ولی با همه تناقضات، کلام پروردگارند. کلام پروردگار حرف آخر است. مگر می‌شود تصور کرد که کسی روی حرف خدا حرف بزند؟ خدا مطلق است، اول و آخر است. همه چیز در جهان به خواست وی صورت می‌گیرد. اینها بشر تسلیم وی‌اند و فقط مجری فرمان پروردگار، در دین بطور کلی و در اسلام یویزه جانی برای پرسش و ایجاد شک و شبهه نیست. همه سئوالات که مطرح است و یا در آینده مطرح خواهد شد یکبار برای همیشه در کتاب قرآن به آن پاسخ داده شده است. در دین قانون تکاملی انواع دروغ است، علم دروغ است و دخالت در کار خدا محسوب می‌شود. دین مجموعه ارزشهایی است که یکبار آفریده شده و خارج از زمان و مکان قرار داشته لایتغیرند.

مطلق‌اند و برای همیشه تا بشریت و کائنات برجاست معتبرند. پس حکومت دینی نمی‌تواند حکوت پاسخ و یرش باشد، تنها حکومت اوامر و اطاعت است، حکومت انسان آزاد نیست حکومت بر پیروان است و نمی‌تواند به آزادی اندیشه که دین را بزر سوال بکشد اجازه بروز دهد. دین مظهر تحمیت توده‌ها و مبلغ جهل و تحجر فکری است. دین با یحث و منطق و اندیشیدن غریبه است. خدا جای همه فکر می‌کند و آنرا از طریق پیغمبران و سپس ائمه و سرانجام آخوندها به مغز بقیه بزرور فرو می‌کند. هر کس که به آزادی اندیشه اعتقاد داشته باشد، کافر است و باید وی را به صلابه کشید. جامعه مدنی اسلامی جامعه‌ای نیست که با شک و تردید و طرح پرسشها و انتقادات راه را به سوی روشنائی باز کند. جامعه مذهبی همواره به عقب می‌نگرد و از اموات نیرو می‌گیرد. پس سخنان آقای

خاتمی پیشیزی ارزش ندارد. دین را که تریاک توده‌هاست نمی‌توان آرایش کرد. دین را که بهره‌کشی انسان از انسان و تحقیر زنان و بطور کلی انسانها را تبلیغ می‌کند نمی‌توان پرستش کرد. دینی را که سرمایه‌دار و کارگر، چپاولگر و غارت شده، ستمگر و ستمکش را به بهانه تقسیم انسانها به مومنان و کافران در یک ردیف قرار میدهد و تکامل شیوه‌های مختلف تولید و جامعه انسانی را نفی می‌کند نمی‌توان پرستش کرد. باید انسان را پرستش کرد و برای خلافت وی ارزش قایل شد، باید چون کمونیستها به تکامل اعتقاد داشت و به حرکت مستمر ماده که ما را موظف می‌کند دائماً به مطالعه آن پرداخته و پویا باشیم. یوئائی از آن کمونیسم و مطلقیت از آن مذهب لایتغیر است. پس باید این بت فکری را که در کعبه مغزها ساخته‌اند در هم شکست. آقای خاتمی در فکر تزئین این پنخانه است. □

بی‌احترامی...

تمام این حشرات متعفن از سوراخهای خود بدر آید و جرات بگیرند و حتی در خارج از کشور شمشیرهای خود را از رو ببندند. معلوم نیست چرا آقای نوری زاده مقیم لندن به علامه زاده تاسی نکرده و به پایبوس جمهوری اسلامی و سید خندان نمی‌روند. یکی از تاثیرات منفی اقدام آقای علامه زاده دقیقاً این است که در خارج از کشور به این حشرات امکان داده تا زبان باز کنند و صدای تبلیغاتی ائمه جمعه را به خارج از کشور برسانند و برای اپوزیسیون انقلابی شاخ و شانه بکشند. این آقای نوری زاده و نقشی که در خارج در قبل و بعد از انقلاب بازی کرده و می‌کند خود موضوعی برای مقالات جداگانه است. ما در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که اقدام آقای علامه زاده چه مازهرانی را از آستین بدر آورده است که خوشخیالانه فکر کرده‌اند حال موقع نیش زدن است. در حالی که اپوزیسیون انقلابی ایران دندانه‌های این مارهای زهری را خواهد کشید.

همان کیهان‌لذنی بدرج نامه آقای علامه زاده دست زده است که ما در زیر به شبه استدلال مضحک ایشان پاسخ می‌دهیم.

آقای علامه زاده که از ماه اکتبر سال گذشته به اعتراف خودش در کار تهیه فیلمش و حضورش در ایران بوده است مورد خود را با آقای سرکوهی قیاس میکند که قیاسی کاملاً مع‌الفارق است.

آقای سرکوهی در ایران بود و جانش در خطر. رژیم میخواست حضور وی را در ایران کتمان کند و وی را در همان ایران سر به نیست نماید. فشار از خارج و مبارزه ایرانیان و سازمانهای سیاسی و از جمله مبارزه رفقای ما، برای افشاء رژیم جمهوری اسلامی بود که مجبور شود به حضور فرج سرکوهی در ایران اعتراف کند. رژیم در این مورد در بن بست قرار گرفته بود چه سرکوهی را سر به نیست می‌کرد و چه وی را آزاد می‌نمود در هر صورت به ضررش بود. مانور رژیم به کوچک‌نویسی در بن بست رفته بود و راهی برای بازگشت نداشت. آوردن سرکوهی به خارج موفقیت اپوزیسیون و شکست رژیم بود.

حال مورد شما عکس آن است. شما می‌خواهید از خارج به ایران بروید. از قبل هم برای این مسافرت از رژیم تقاضای اجازه ورود کرده‌اید، جانتان نیز بلاواسطه در خارج مورد تهدید قرار ندارد و مضحک است که دریافت اجازه ورود به ایران را پیروزی خود تلقی کنید. حتی اگر همه سازمانهای حقوقی جهانی برای شما، همراه با آقای نوری‌زاده و کیهان‌لذنی و دارودسته‌های آنها در بن و پاریس و لندن در مقابل سفارت جمهوری اسلامی تظاهرات بگذارند و بجای مرگ بر جمهوری اسلامی نعره بزنند، "روادید آزاده، برای علامه زاده"، باز هم در ماهیت خرید آبرو برای

جمهوری اسلامی از جانب شما تغییری حاصل نمی‌شود. این اجازه ورود و خروج آزاد شما پیروزی شما نیست پیروزی رژیم است که به جهانیان نشان دهد که ایران کشور امنی است که حتی علامه زاده با آن سابقه سیاسی را بدرود راه می‌دهد و به بیرون مشایعت می‌کند، بدون آنکه به وی گزند برسد. این اقدام مشعشعانه شما این امکان را به رژیم می‌دهد تا مدعی شود "اتهاماتی" که به جمهوری اسلامی ایران می‌زند "افترا" و "شایعه" است. این امکان را به رژیم می‌دهد تا مدعی شود که همه پناهندگان می‌توانند به وطنشان برگردند و اساساً بی‌جهت وطنشان را ترک کرده‌اند. ایران وطن مادری و پدری آنهاست. هر کس بر قسم حضرت عباس آنها باور ندارد به آقای علامه زاده نگاه کند که سرشناس است و در تظاهرات اخیر سرشناس‌تر از همیشه و علیرغم اینکه آخوندها را به "جنایت مقدس" متهم کرده می‌تواند به خانه خودش بیاید و برود. ما رحمان و رحیم هستیم آزاری هم به وی نمی‌رسانیم.

اگر رژیم آنچنان احمق باشد و از تجربه سرکوهی نیاموخته باشد که پس از دادن اجازه ورود به ایران شما را در دم مرز دستگیر کند و به زندان بیاکند شاید حق با شما باشد و بشود رژیم را مانند دوران اسارت آقای سرکوهی افشاء کرد و وادار کرد ورود شما را به ایران و تحویلتان را در تحت فشار به هلند بپذیرد و آبروی خود را مجدداً ببرد، ولی رفیق علامه زاده بین خودمان باشد شما که برای تهیه فیلمی از شاملو می‌روید حتماً قصد ندارید که برای در محضور گذاردن رژیم جمهوری اسلامی و گزک دادن بدست اپوزیسیون و چنین افشاءگریهای ناخواسته مانع کار تهیه فیلم خود شوید؟! شما که با امید و یا به بهانه تهیه فیلمی از شاملو می‌روید حتماً تا آخرش را خوانده‌اید و محاسبه کرده‌اید که این حادثه اتفاق نمی‌افتد وگرنه از رنج این سفر پر خطر و بی حاصل خود منصرف می‌شدید. شما در ته دل با این حساب می‌کنید که رژیم به شما اجازه ورود می‌دهد و شما را در تهیه فیلمی از شاملو آزاد می‌گذارد و پس از تهیه آن فیلم شما را با سلام و صلوات به خارج می‌فرستد. پس چرا مورد فرج سرکوهی را که قابل قیاس با شما نیست برای انحراف افکار عمومی طرح می‌کنید. چرا رفتن خود را به ایران برای کار شخصی به کارزاری جهانی برای افشاء رژیم جمهوری اسلامی جا می‌زنید؟ فکر نمی‌کنید مردم احمق نیستند و با این شگردهای کهنه فریب نمی‌خورند؟

فشار بین المللی برای سرکوهی بخاطر بد رفتاری رژیم نسبت به وی و خروجش از ایران برای نجات جان وی و افشاء رژیم بود، در حالیکه باصطلاح آن فشار بین المللی اختراعی شما برای ورود شما به ایران و دادن فرصت مناسب به رژیم برای ایفای نقش مهمان‌نواز بی‌آزار و تبرئه رژیم جمهوری اسلامی است. آیا واقعاً

شما این را نمی‌فهمید که بحث بر سر دو ماهیت متفاوت است؟ در ضمن پس از سفر شما پرستهای دیگری نیز طرح می‌شود از جمله اینکه آیا شما قصد دارید پس از تهیه فیلم شاملو مجدداً برای تهیه فیلمهای دیگری نیز در معیت چند نفر نظیر خودتان به ایران بروید؟ و یا این اولین و آخرین بار آن خواهد بود؟ آیا قصد دارید برای هر سفر آتی نیز کارزار بین‌المللی راه بیاندازید یا اینکه آن را برای تخطئه انتقادات اپوزیسیون فقط در این بار طرح کرده‌اید؟ آیا با این "دلتنگی عظیمی" که غده آن پس از بیست سال بیکباره برای ایران و مردم در دل شما سر باز کرده و شما مرتب به آن اشاره می‌کنید آیا واقعاً قصد دارید به خارج برگردید و یا اینکه دلسوزی برای مردم را چاشنی احساساتی سفر به ایران خود کرده‌اید تا بخشی از دلسوختگان وطن را با نظر خود همراه کنید؟ پس می‌بینید استدلال شما تا چه حد غیر منطقی و پا در هواست و آنرا هر چقدر بچرخانیم معلوم می‌گردد برای کتمان هدف واقعی خود بافته‌اید. به نظر ما رژیم جمهوری اسلامی اگر هشیار باشد بهترین نتیجه تبلیغاتی را با دادن اجازه ورود به شما به سرزمین پدری از نظر تبلیغاتی می‌گیرد و قتل روشنفکران ایران را تحت الشعاع شاهکار شما قرار می‌دهد و به خارجی‌ان می‌گوید این قتلها نه کار رژیم بلکه کار یک محفل خصوصی بوده است و اگر باور ندارید از آقای علامه زاده بپرسید.

حال شما چه اصراری دارید که به ایران بروید و با فشار بین‌المللی بیرون بیایید تا ثابت کنید که رژیم جمهوری اسلامی غیر دموکرات و جنایتکار است. چرا برای اثبات جنایتکاری رژیم این همه راههای سخت و مشکل انتخاب می‌کنید؟ مگر دلایل کافی برای اثبات جنایات رژیم در دست نیست. لطفاً یکبار دیگر فیلم "جنایت مقدس" خود را ببینید و "سراب سینمای اسلامی در ایران" را مطالعه کنید تا به فراموشی دچار نگردید.

آنچه روشن است این است که آقای علامه زاده از مدت‌ها قبل در تماس با مقامات مسئول در پی کسب اجازه برای رفتن به ایران بوده است. ولی خود نیز چون آنرا عمل زشتی می‌دانسته از چشم همگان پنهان می‌کرده است

آنچه روشن است این است که آقای علامه زاده همزمان با این اقدامات سزوی و در پشت سر اپوزیسیون خود را در تظاهرات و سخنرانی‌ها جلو می‌انداخته تا قیمت خود را در نزد رژیم جمهوری اسلامی بالا ببرد.

آنچه روشن است این است که حاضرین در این جلسات که احترام علامه زاده را حفظ می‌کردند از این زد و بندهای پشت پرده بی‌خبر بوده‌اند.

آنچه روشن است این است که علامه زاده زیر بغل معروفی را گرفته بود و وی را به جلسات سخنرانی آورد ادامه در صفحه ۱۱

اعتراض به تطهیر شکنجه و اعدام و سنگسار

سرانجام امپریالیست‌های اروپایی و در پیشاپیش آنان ایتالیا، آخرین پرده شرم و حیا را به کناری نهاده و با دعوت از خاتمی رئیس جمهوری اسلامی بار دیگر نشان دادند که امپریالیسم را با ارزش‌ها، آرمان‌ها و عواطف انسانی کاری نیست و فریادهای حقوق بشرخواهی اش فریب است، فریب.

در همین ایتالیا دیپلمات‌های اطلاعاتی رژیم محمد حسین نقدی را به رگبار بستند، در پاریس بختیارها و آریامنش‌ها و ده‌ها تن از اپوزیسیون مترقی را به خون کشیدند. امپریالیسم فرانسه یکی از قاتلین به نام کوروش فولادی را دستگیر و به حبس ابد محکوم می‌کند، ولی همین قاتل نه ایرانیان که قاتل پلیس و زن خانه‌دار فرانسوی اینک در تهران نماینده مجلس است و به گونه‌ای دیگر به قتل مشغول است. در آلمان نیز ده‌ها ایرانی به خاک افتادند. دادگاه همین کشور مدعو، جمهوری اسلامی را به عنوان آمر قتل محکوم می‌نماید و برای دست‌اندرکاران آن حکم جلب بین‌المللی صادر می‌کند، اما... این سه کشور اینک به عنوان پشیمانان اروپایی غارت جلو افتاده‌اند و بنا بر سرشت غارت و استثمارشان خود خون می‌ریزند و بر خونریزی دیگران پرده استار می‌کشند و در فاجعه تطهیر رژیم شکنجه و اعدام و سنگسار و ایران‌برانداز اسلامی برای تسخیر کامل بازار ایران صف کشیده‌اند.

رژیم جمهوری اسلامی هم نه تنها سفره حضرت عباس را کاملاً باز کرده و امپریالیسم را به تاراج آن فراخوانده است، بلکه منابع هنوز استخراج نشده این مرز و بوم را نیز پیش فروش می‌کند و در کمال وقاحت به عنوان پیروزی اسلامی در بوق تبلیغاتی اش می‌دمد. آن چه که باقی می‌ماند در این بازی مرگ سرنوشت آینده پناهندگان ایرانی در اروپا است. ما همان‌گونه که در شماره ۵۲ توفان نوشتیم بر این باوریم که «دول ممالک اروپایی تصمیم گرفته‌اند خاتمی را مانند برخی بی‌چهره‌گان اپوزیسیون حلوا حلوا کنند و به خارج بیاورند و مجلسی گردانند و ایران را کشور «امن» به حساب آورند. ممالک اروپایی می‌خواهند با قربانی کردن مقاضیان پناهندگی در محراب منافع اقتصادی و در آستانه استقبال از خاتمی باب مناسبات حسنه را با سید خندان مفتوح کنند... اخراج پناهندگان سیاسی قدم بعدی است. نمی‌شود خاتمی پرست بود و به استقبال رفت و از حقوق پناهندگان نیز حمایت کرد.»

احترامی می‌گذاشتند و مردم را ابله تصور نمی‌کردند از آقای علامه‌زاده نمی‌خواستند که در این کار تامل بیشتری کند. اگر همه آنچه را که می‌گویند بنا به ادعای شما روشنفکران آگاه و مسئول شایعه پراکنی، مغرضانه، مخدوش، برداشت غلط، غیر مسئولانه است، پس شما منادیان گمراهی به چه مناسبت از آقای علامه زاده "تامل بیشتری" را در تسمیش عاجزانه طلب می‌کنید و انتظار تغییر تصمیم وی را دارید. تامل در چه مورد؟ همان مورد سفر به ایران که "شایعه پراکنی" دشمنان است؟ اگر اقدام ایشان برای افشاء رژیم و حمایت از شاملو و ... است پس چرا شما وی را به تامل فرامی‌خوانید؟ و از رفتن وی به ایران به حمایت بر نمی‌خیزید؟ اگر به زشتی این عمل واقفید پس چرا آنرا محکوم نمی‌کنید و به منتقدین حمله می‌کنید؟ اتفاقاً آقای علامه‌زاده از آقایان خوئی و حاج سید جوادی و محیط در تأیید سفر به ایران در رادیوی اسرائیل شاهد آورد و سپس آقای معروفی همان مدافع پروپاقرص جمهوری اسلامی در خارج از کشور در حمایت از آقای علامه‌زاده نامه مشتمل‌کننده‌ای قرائت کرد که جا داشت آقای علامه زاده فوراً ارتباط مواضع ایشان را به خودش قویاً تکذیب کند.

شگفت‌آورتر از عمل علامه‌زاده استدلال توهین‌آمیز و طلبکارانه و مکارانه ۷۲ تن یاران وی است. این اقدام شنیع ما را بیاد لطفه‌ای انداخت که ذکرش در اینجا بی‌مورد نیست.

زن و مردی در محراب مسجد در پناه منبر به زنا مشغول بودند که پارسانی از راه رسید و با مشاهده این صحنه گفت تف بر این دنیا. زانی گریبان وی را گرفت که پدر سوخته خجالت نمی‌کشی در خانه خدا تف می‌کنی. این حکایت حال این ۷۲ تن است که به همه جامعه روشنفکری و سیاسی ایرانیان در خارج از کشور توهین کرده‌اند. چقدر جای تاسف دارد که عده‌ای دوستی‌های شخصی را بر مصالح سیاسی مردمشان ترجیح می‌دهند. □

از کمک‌هایتان

متشکریم

ب- از آلمان ۳۰۰ مارک

رفیقی از آلمان برای چاپ کتاب

۱۲۰۰ مارک

جمشید از آلمان ۱۵ مارک

از کانادا ۵۰ دلار

از مرکز آلمان ۵۰ مارک

بی‌احترامی...

تا برای اقدامات زشت آتی خودش مرید جمع کند. حال معلوم می‌شود که ارائه دلیل علامه زاده به رفقای ما که معروفی را فقط بخاطر درگذشت حمید مصدق که وکیل وی در ایران بوده است بر صحنه آورده و صلاح نیست نسبت به سخنرانی وی اعتراض کنند تا چه حد مکارانه تدوین شده بوده است و به فریب رفقای ما منجر شده است.

آنچه روشن است این است که علامه زاده در رادیوی اسرائیل برای اینکه به گوش مردم ایران هم برسد و اقداماتش در دایره محدود خارج محصور نماند به مصاحبه‌ای دست زده و در کنار اعلام رسمی قصد سفرش به ایران جمهوری اسلامی آنرا بطور شفاهی نیز به سمع همگان رسانده است. کیهان لندن نیز سخنگوی معجون اشرف پهلوی و سید خندان نیز این نظریات را منتشر کرده است. دیگر روشن است که آقای علامه‌زاده قصد رفتن بایران را داشته و یا هنوز دارد. آنوقت متأسفانه عده‌ای از روشنفکران در حمایت از آقای علامه‌زاده بیانه‌ای منتشر کرده‌اند که به بیانه علامه زاده و ۷۲ تن یارانش بیشتر شباهت دارد تا به یک بیانه ضد رژیمی.

آنها می‌نویسند: "محافل و افرادی غیر مسئولانه با پخش اعلامیه و نامه‌هایی که مضمون آنها، نه در عرصه سنجش آگاهانه این حرکت که از هر لحاظ می‌توانست و می‌تواند کمک کننده به دست اندرکاران آن باشد، بلکه با برداشتهای غلط، سعی کردند چهره این هنرمند زحمت‌کش و مسئول وطنمان را مخدوش کنند..."

داوری مغرضانه در باره کاری که هنوز انجام نگرفته، به هیچ وجه به سود برقراری یک فضای شعور آفرین و همچنین مناسب جو فرهنگی در تبعید که در این شرایط حساس، به آن نیاز داریم نیست. ما نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران در تبعید، قاطعانه از شرافت ادبی و هنری رضا علامه زاده دفاع می‌کنیم و ضمن این که از او می‌خواهیم در این کار تامل بیشتری کند، از همه هم میهنان آگاه و مبارز می‌خواهیم که به این شایعه پراکنی‌ها با بی‌اعتنائی بنگرند.

این یاران از راه رسیده رسالت مشتمل‌کننده گمراهی مردم را بر عهده گرفته‌اند. آنها طوری وانمود می‌کنند که گوئی همه به آقای علامه‌زاده اتهام زده‌اند. اساساً اتفاقی نیفتاده است و همه اعتراضات آقای علامه زاده در دوبار مصاحبه رادیویی با رادیو اسرائیل، انتشارات کتبی و مصاحبات ایشان در کیهان لندن و نشریه دیدار و... ناشی از توهنات و "شایعه پراکنی‌های" دشمنان و افراد بی‌مسئولیت و "داوری مغرضانه" بوده است که باید مورد توجه هم میهنان آگاه قرار گیرد.

امضاء کنندگان این بیانه که بخش بزرگی از دست اندرکاران نشریه "دیدار" را در بر می‌گیرد اگر برای خودشان پشیزی ارزش قائل بودند، اگر برای خود

یادی از سپیده سرخ - به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

به مناسبت ۸ مارس ۱۷- اسفند- روز جهانی زن جا دارد که از «اتحادیه زنان انقلابی ایران- سپیده سرخ» که با شوری بسیار در جهت آگاهی بخشیدن و سازمان‌دهی و بسیج زنان ایران کوشش‌های چشمگیری به عمل آورد و با کار آگاهانه در میان زنان، خدمت بزرگی انجام داد، یاد کنیم.

تظاهرات باشکوهی که از جانب این اتحادیه در اعتراض به لایحه ضدانسانی قصاص و حجاب اجباری با شرکت صدها زن زحمتکش و آزاده ایران انجام گرفت، هنوز در خاطره‌ها زنده است. اگر چه بسیاری از اعضا و فعالین این اتحادیه به زندان افتادند و بسیاری از زنان مبارز و آزادیخواه ایرانی توسط دژخیمان رژیم سرمایه‌داری اسلامی به قتل رسیدند، اما مبارزات زنان در ایران خاموش نشد و به اشکال مختلف بر علیه حاکمیت خامنه‌ای، رفسنجانی، خاتمی و همه جناح‌های ریز و درشت زن‌ستیز حاکم بر ایران ادامه دارد. درود پرشور و افتخار بر شیرزنان ایران که از شکنجه و مرگ نمی‌هراسند و دوشادوش مردان در نبرد بر علیه جمهوری ننگین اسلامی شرکت دارند. فرخنده باد ۸ مارس روز پیکار جهانی زن برای آزادی و سوسیالیسم.

باز هم مبارزات کارگری

حرکت اعتراضی کارکنان پالایشگاه آبادان هزاران تن از کارکنان بزرگ‌ترین پالایشگاه کشور یعنی پالایشگاه آبادان بار دیگر برای چندمین بار علیه بی‌عدالتی‌های حقوقی و پرداخت نشدن به موقع حقوقشان، علیه رژیم سرمایه‌داری اسلامی به تظاهرات ادامه در صفحه ۲

در سوگ پدر فضیلت کلام

با اندوه و تأثر فراوان، خبر درگذشت عباس فضیلت‌کلام مسئول «انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی» در ایران را در روز ۲۶ فوریه سال جاری دریافت کردیم.

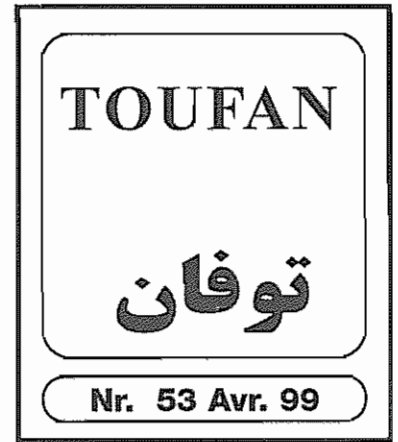
توفان ضمن ابراز تأسف عمیق از رخت برکشیدن این پیر آزادیخواه و این دشمن پرسابقه استبدادهای شاهنشاهی و اسلامی، همراه با تمامی آزادی‌خواهان این مرز و بوم به خانواده و دوستان او صمیمانه تسلیت گفته و خود را در این غم بزرگ شریک می‌داند.

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی (۲)

تدارک تحقق تره‌های رویزیونیستی

رویزیونیستها نخست با حمله به رفیق استالین آغاز کردند تا زمینه را برای افکار انحرافی خود باز کنند. گزارش محرمانه خروشچف به کنگره بیستم که در واقع مخفی از طبقه کارگر و خلق شوروی مطرح گردید نخست توسط «سیا» سازمان جاسوسی امپریالیسم آمریکا در جهان منتشر شد (روزنامه نیویورک تایمز در آمریکا) و موجی از دشمنی با استالین توسط تروتسکیستها، تیتسها، فاشیستها، بورژوازی جهانی در عرصه جهان و همه دشمنان طبقاتی کمونیسم ایجاد نمود. شورش ضد انقلاب مجارستان که با حمله به مجسمه‌های استالین شروع شد با سخنرانی خروشچف آغاز گردیده بود. آنگاه کمونیستهای صدیق و مخالفین رویزیونیستها از حزب کمونیست اخراج شده و به زندان افتادند و در عوض «قربانیان» استالین بدون رسیدگی به پرونده‌های آنها اعاده حیثیت گردیده، با احترام از زندانها بدر آمده، حق رای گرفته، به عالیترین مقامات حزبی و دولتی رسیدند. در مجارستان، لهستان، چکسلواکی و سایر ممالک اروپای شرقی و حتی شوروی وضع چنین بود.

بگذارید ما در اینجا با پاره‌ای اصلاحات انشائی به نقل از سندی بپردازیم که رفقای «سازمان کارگران مبارز ایران» در شهر اوپسالا در سوئد در سالهای پیش ادامه در صفحه ۵



بی احترامی به خود و توهین به دیگران

کیهان لندن به قلم آقای نوری زاده در تجلیل از اقدام شگفت‌آور آقای علامه‌زاده نوشت: هفته پیش به دنبال اعلام این نظر که علامه زاده می‌خواهد به ایران برود تا فیلمی از شاملو بسازد و یا رویدادهای تاریخی این مقطع حساس از مبارزات ملت ایران را به روی فیلم ثبت کند، ناگهان موج حمله گسترده حزب‌الله خارج از کشور علیه او به حرکت در آمد. (مقاله‌ای به قلم نوری زاده نویسنده اطلاعات در زمان سلطه ساواک در ایران در کیهان لندن مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۷۷).

خواننده ایرانی وطن دوست توجه دارد که قلمبندت کیهان لندن به انجام همان وظیفه تاریخی‌ای مشغول است که در زمان شاه در روزنامه اطلاعات بدان مشغول بود. حمایت از حزب‌الله وقت حاکم و حمله به دشمنان وقت حزب‌الله. کیهان لندن اعتقادی ندارد که در ایران حزب‌الله بر سرکار است و وظیفه ایرانیهای پناهنده خارج از کشور صرفنظر از تعلق سیاسی آنها افشاء این حزب‌الله در قدرت می‌باشد، برعکس تو گویی این مخالفین جنایتکاران مسلط بر ایران هستند که باید مورد فحاشی و لجن پراکنی وی قرار گیرند. برای آنها مخالفین رژیم جمهوری اسلامی حزب‌الله‌اند و حاکمان بر ایران متهمین بی‌گناه. کیهان لندن دارد بتدریج نقش شلمچه خاتمی را در خارج بعهده می‌گیرد. حال اقدام نادرست آقای علامه‌زاده راه را باز کرده تا ادامه در صفحه ۱۰

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست صانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۶۹/۹۶۵۸

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر